

انتخابات آزاد و منصفانه

استراتژی عبور مسالمت مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی!!

منوچهر مقصودنیا

تعریف انتخابات آزاد و پیش شرط های لازم برای برگزاری آن در اعلامیه اتحادیه بین المجالس به دقت و با جزئیات آمده است. مانند "؛... حق تمامی افراد برای مشارکت در اداره کشور خویش به طور مستقیم یا از طریق نمایندگان انتخابی، رأی دادن در انتخابات آزاد از طریق آراء مخفی، داشتن موقعیت یکسان برای نامزد شدن در انتخابات، و بیان عقاید سیاسی به طور فردی یا در تشکل ها، " *

و یا در اصل ۴ بند ۱ درخصوص حقوق و مسئولیت دولت ها آمده است؛ " ۱. دولت ها باید با استفاده از ابزارهای مختلف مبتنی بر قانون اساسی و نیز تعهدات بین المللی خود، يك چارچوب ساختاری را برای برگزاری انتخابات دوره ای، حقیقی، آزاد و منصفانه فراهم آورند. " *

و اینکه چه حقوق و آزادی های فردی و شهروندی، و حقوق گروهی تشکل ها و احزاب باید وجود داشته باشند تا انتخابات آزاد عملی گردد، در این اعلامیه تشریح شده است.

عملکرد انتخابات آزاد در ایران بطور کلی، یعنی درپروسه گذر از استبداد به دموکراسی و درشرایط ویژه حاضریا وجود حاکمیت رژیم مستبد و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، چه معنی ای می تواند داشته باشد؟

اگر قبول داشته باشیم که کشورمان دوران گذار از استبداد به دموکراسی را طی می کند و یکی از ارکانهای مهم و اصلی سیستم سیاسی دموکراتیک را برگزاری انتخابات آزاد بدانیم، نتیجه می گیریم که شعار انتخابات آزاد در عین داشتن عملکرد مرحله ای، راه کاری بلند مدت و استراتژیک هم می باشد. راه کاری با عملکرد چند وجهی. یعنی علاوه بر عملکرد اصلی انتخابات آزاد که در اعلامیه اتحادیه آمده است؛ " مشروعیت هر دولتی برگرفته از اراده مردم آن کشور است که از طریق برگزاری انتخابات حقیقی، آزاد و منصفانه به صورت دوره ای و بر مبنای مفهوم جهانی حق رأی یکسان و مخفی تحقق می یابد. "

عملکرد مرحله ای و در خدمت گذر از جامعه استبدادی به جامعه دمکراتیک را هم داراست.

به پاره ای از این وجوه اشاره می کنم:

۱ — استراتژی دمکراتیک و مسالمت آمیز برای عبور از نظام جمهوری اسلامی

هم اکنون می توان از ۳ استراتژی برای تحول سیاسی در ایران نام برد. استراتژی " اصلاح نظام "؛ استراتژی سرنگونی و استراتژی تحول بنیادین دمکراتیک و مسالمت آمیز.

در مورد ۲ استراتژی اصلاح نظام و سرنگونی به اندازه کافی، در دفاع و یا نقد و بررسی اش مقاله نوشته شده است. در این مطلب کوتاه بدان نمی پردازم.

جمهوری اسلامی دارای مشروعیتی مبتنی بر اراده مردم کشور که از طریق برگزاری انتخابات حقیقی، آزاد و منصفانه و بر مبنای مفهوم جهانی حق رای یکسان و مخفی تحقق یافته باشد، نیست. چرا که تاکنون هیچ یک انتخاباتی که در جمهوری اسلامی برگزار شده آزاد نبوده است. و اساسا با وجود ساختار و قوانین حاکم بر نظام که مغایر ضوابط و معیار های بین المللی می باشد، امکان برگزاری انتخابات آزاد در آن ممکن نیست.

نه " سیاست تغییر رفتار رهبری "، که سیاست و ورزی را در حد دعوای خانوادگی پائین می آورد، و نه شعار " اجرای بدون تنازل قانون اساسی " که بنوعی تداوم نظام را در اذهان زنده می کند، نمی توانند چنان راه کاری باشند که علاوه بر دارا بدون خصلت مسالمت آمیز، جامعه را از نظام جمهوری اسلامی عبور داده و حاکمیتی دمکراتیک بر کشور مستقر نماید.

راه کار اصلاح نظام، که با وجود قانون اساسی و ساختار توتالیتر و ایدئولوژیک حاکمیت تقریبا محال می باشد. هر راه کاری که هدف عبور از ساختار حقیقی و حقوقی استبدادی حاکم، و جایگزینی اش با ساختاری دمکراتیک را در دستور نداشته باشد، در خدمت تداوم رژیم قرار می گیرد. اما از درون یک انتخابات آزاد و منصفانه، در ایران دولتی بیرون خواهد آمد که با نظام جمهوری اسلامی تفاوت ماهوی خواهد داشت. یعنی جامعه وارد مرحله بعد از جمهوری اسلامی خواهد گردید. و هم تحول انجام شده دمکراتیک و مسالمت آمیز خواهد بود.

آری، ویژگی دیگر این استراتژی، شکل دمکراتیک و مسالمت آمیز بودن آن است. برای این دمکراتیک است که مردم آزادانه و با حقوق برابر دست به انتخاب می زنند. مسالمت آمیز است، چرا که همه نیروها، سازمانها و احزاب دمکراتی که، معیارهای شناخته شده انتخابات آزاد و منشور جهانی حقوق بشر را پذیرفته اند، می توانند با حقوق برابر در آن شرکت نموده و تغییر و تحولات مورد نظر خود را از طریق صندوق رای عملی نمایند.

کوتاه سخن، این استراتژی هم امکان تحول بنیادین سیاسی و هم عبور از نظام جمهوری اسلامی را بصورت دمکراتیک و مسالمت آمیز فراهم کرده و کسی را هم از حیات سیاسی جامعه حذف نمی کند.

۲ — انتخابات آزاد بعنوان راه کاری برای هماهنگی و اتحاد عمل نیروهای سیاسی

علیرغم پیشرفت های مثبت و چشمگیر صورت گرفته در جامعه سیاسی ایران، در راستای تحمل دگراندیشان، همنشینی با دیگر نحله های سیاسی، هماهنگی و همکاری بین نیروهای مختلف سیاسی، اما جامعه مائوئیست با توافقی وسیع درگستره ملی فاصله دارد. سالهاست که برای غلبه بر این معضل تلاش شده است، اما هنوز با راه کار و استراتژی واحد و مورد قبول رد پهنه ملی فاصله داریم. انتخابات آزاد می تواند یکی از آن حلقه های مهم گم شده برای توافق درگستره ملی باشد. راه کاری برای تحول دمکراتیک، مسالمت آمیز و ملی، که همچنین بر معیار بین المللی استوار می باشد. تاکید کنم که بدون چنین توافق گسترده نه عبور از این نظام و نه گذر از جامعه استبدادی به جامعه دمکراتیک ممکن است.

در این شرایط آنهایی که همکاری گسترده بین نحله های مختلف فکری در راستای استقرار دمکراسی مبتنی بر منشور جهانی حقوق بشر را درست دانسته و در این راه مبارزه و تلاش می کنند، راه کار استراتژیک انتخابات آزاد، یکی از حلقه ای اتصالیه مهم در این مسیر می باشد. به عبارت دیگر اگر در کنار نزدیکی و حتی اتحاد نیروهای هم جنس، ائتلاف بزرگ سیاسی از همه نحله های فکری را ضروری بدانیم، راه کار (استراتژی) انتخابات آزاد و منصفانه می تواند حلقه مرکزی توافق آن باشد.

خوشبختانه امروز شعار انتخابات آزاد و منصفانه با نظارت بین المللی، از سوی طیف های زیادی از جامعه سیاسی، چه در داخل و چه در خارج کشور مقبولیت کسب نموده است.

۳ — انتخابات آزاد راه کاری برای فردای بعد از جمهوری اسلامی

دوران گذر از استبداد به دموکراسی، پروسه ای سخت، پیچیده، نسبتاً طولانی، دارای افت و خیز و همراه با هزینه های جانی و مالی می باشد. این پروسه از دهها سال قبل در ایران شروع شده است. یعنی این پروسه قبل از حاکمیت کنونی شروع و تا مدتها بعد از آن هم ادامه خواهد داشت.

جمهوری اسلامی رفتنی است، دیر و زود دارد ولی سوخت و سوز ندارد، اما چگونه می توان بر چرخه معیوب کنار گذاشتن نظامی استبدادی و جایگزینی اش با نظام استبدادی دیگر غلبه کرد؟ چه مکانیزمی را می توان پیدا کرد که مردم سالاری و دموکراسی را جایگزین استبداد کنونی نماید؟ چگونه می توان امید داشت که اتحاد و توافق برای عبور از حاکمیت کنونی، فردا جایش را به دشمنی و حذف یکدیگر نخواهد داد؟ خلاصه، نیروهای مختلف سیاسی تا آنجا که ممکن است، می باید بر مبنای منشور جهانی حقوق بشر و دموکراسی، برای دستیابی به توافق حداکثری تلاش کنند. طبیعی است که نمی توان بر روی تمامی موارد مورد اختلاف به توافق رسید.

چنین نیروی وسیع و گسترده ای، نمی تواند بر روی همه مسائل و چالش های پیش روی جامعه به توافق برسد. اختلاف نظر، بین نیروهای دموکرات سیاسی امر طبیعی است. اما هنر و مهارت جامعه سیاسی این است که چگونه با داشتن اختلاف نظر، بر اشتراکات همکاری کند. از این رو تلاش برای توافق بر روی تمامی مسائل پیش روی جامعه، کارساز نبوده و اختلاف برانگیز است. ولی نباید از این عدم توافق ترسید. و یا همکاری و اتحاد را موکول به این نمود که بر روی تمامی راه کارها و جزئیات برنامه ای، هم نظری و توافق صورت گیرد. چنین رویدادی عملی نیست. ولی چه مکانیزم دموکراتیکی برای حل اختلاف بین طیف های مختلف سیاسی می توان یافت؟ بشر متمدن و پیشرفته به این سوالات پاسخ داده است.

اما جواب به این سوال که با اختلافات چه کنیم، سوالی که به همان اندازه پیدا کردن اشتراکات و توافق بر روی آنها دارای اهمیت می باشد. راه حل، دموکراتیک و تجربه شده، می تواند چنین باشد، توافق کنیم که تصمیم گیری نهائی بر روی مفادی که بر روی آنها توافق حاصل نشده است، توسط نمایندگان منتخب مردم با برگزاری انتخاباتی آزاد و دموکراتیک، در مجلس موسسان ملی اتخاذ شود. در چنین حالتی، حتی بر روی مواردی که اختلاف داریم، توافق حاصل شده است. توافق با

شرکت همه نیروهای دمکرات.

راه حل دمکراتیک صندوق رای است. قبول کنیم که داور و تصمیم گیرنده نهائی روی اختلافات، مجلس ملی ای است که نمایندگان بصورت دمکراتیک و آزاد انتخاب می شوند.

یا با هم توافق می کنیم تا با انتخابات آزاد شرکت، برنامه های خود را به رای گذاشته، و به نتایج بیرون آمده از آن تن دهیم، یا با یکدیگر جنگیده تا سرانجام قویترین نیرو بقیه را سرکوب و استبدادی دیگر حاکم شود. و این یعنی توافق عمومی در وسیعترین شکل ممکن درگستره ملی، حتی برای راه کارهای متفاوت برنامه ای و حزبی.

۴ — ایجاد شکاف در نظام

گفتمان انتخابات آزادپتانسیل ایجاد هماهنگی و اتحاد عمل را در خود دارد. علاوه براین، به جرات می توان اضافه نمود که گفتمان انتخابات آزاد شکاف درون حاکمیت را هم افزایش می دهد. آن بخشهایی از حاکمیت که از دایره قدرت نظام به بیرون پرتاب می شوند، بالقوه آمادگی پذیرش شعار انتخابات آزاد را دارا هستند. یعنی انتخابات آزاد از یکسوتوان متحد کردن مخالفین نظام جمهوری اسلامی را داشته و ازسوی دیگر شکافهای درون حاکمیت را افزایش می دهد.

ما هنوز با فروپاشی رژیم فاصله داریم. در این دوره آن بخشهایی از نظام که توسط حلقه اصلی وسختش حذف و به بیرون پرتاب می شوند، به گفتمان انتخابات آزاد می پیوندند. اگرچه هنوز برداشتشان از انتخابات آزاد، با اپوزیسیون که معیارهای بین المللی پذیرفته شده در ارتباط با انتخابات آزاد را مبنی قرار می دهد، فاصله دارد. اما همین گام اولیه به اندازه خود مهم است. چرا که بخشی از حاکمیت به گفتمانی، هرچند در ابتدا ناقص روی می آورد که گفتمان اپوزیسیون است. یعنی حاکمیت بخشی از پایگاهش را از دست داده و همزمان بر پایگاه اپوزیسیون افزوده می شود. بعبارت دیگر گفتمان اپوزیسیون تبدیل به گفتمان سیاسی غالب در کشور می شود. اگر قبول کنیم که غلبه گفتمانی در سیاست گام اصلی و مهم برای تغییر و تحول می باشد، در آن صورت این رویداد به اندازه کافی برای هسته اصلی وسخت حاکمیت ترسناک خواهد بود.

اما چرا رژیم در مرحله فروپاشی نیست؟ درست است که توان مدیریتی رژیم بشدت تضعیف شده، ولی هنوز توان کنترل بحرانها و قدرت حکومت کردن را از دست نداده است. علاوه بر این آغاز فروپاشی زمانی است که

از یک سو حکومت توان کنترل بحرانها را از دست داده و از سوی دیگر نیروی سیاسی جایگزین، مورد قبول جامعه شکل گرفته باشد. اما دوره بعد از فروپاشی، و خلع قدرت حاصل از آن، بدون دردسرهزینه نیست. نسبت به شدت وحدت، چگونگی عبور و سطح و عمق توافقات نیروهای شرکت کننده در امر فروپاشی، این مرحله می تواند همراه با زخمهای شدیدی بر شیرازه و ارکانهای جامعه و یا با حداقل هزینه طی شود. در نتیجه هرنیروی ملی و آزادیخواه باید تمام توانش را بسیج کرده تا این مرحله با کمترین هزینه به سرانجام برسد.

خطروقتی جدی گرفته می شود که توجه داشته باشیم، حاکمیت جمهوری اسلامی در طول حیاتش نشان داده که از هیچ جنایتی برای تداوم و بقایش کوتاهی نمی کند. و وقتی هم که به مرحله فروپاشی برسد امکان بکارگیری خشونت لخت و سهمگینتر در دوران انتظار نیست. علاوه بر این خطر ناشی از خلا قدرت بعد از فروپاشی، خلأی که با فرو ریختن ارگانهای دولتی ایجاد می گردد، دست کمی از خطر خشونت بکاربرده شده توسط حاکمان مغلوب ندارد. با ایجاد چنین خلأی، هر گروه کوچک، اما متمرکز، سازماندهی شده و خشونت طلب می تواند دردسرافرین بوده و نیروهای سیاسی دمکرات متفرق را سرکوب و از شرکت در حیات سیاسی آینده حذف نماید.

بی توجهی و کم اهمیت دادن به خطرات ناشی از خلع قدرت دوران بعد از کناره‌گذاشتن رژیم، مقوله مهمی است که نباید جامعه سیاسی ایران بدان بی تفاوت باشد. معلوم نیست که اینبار حتماً " با بیرون رفتن دیو، فرشته ای خواهد آمد ". به همین دلیل آن راه کارها و اهدافی باید در دردسرتور قرار گیرد، که علاوه بر خصلت و عملکرد هماهنگ کننده، اتحاد آفرین و صلب کننده، خصلت دمکراتیک، متری و ایجابی هم داشته باشد. انتخابات آزاد و منصفانه، هردو خصلت و عملکرد را با هم داشته و یکی از محورهای مهم و سازمان دهنده چنین توافقی می باشد.

روشن است که راه کار انتخابات آزاد می تواند آن راه کاری باشد که ما دوره فروپاشی و بعد از آنرا با هزینه کمتری طی نمائیم. چرا که این حسن را هم دارد، تا بخشهایی از حاکمیت که " عاقلتر " بوده و نمی خواهند همه امتیازات بدست آورده را از دست بدهند، از هسته سخت و خشن حاکمیت جدا نماید. جدا شدن بخشی از حاکمیت در چنین مرحله ای چند امتیاز مهم دارد. الف — هسته سخت حاکمیت را ضعیف کرده و از شدت خشونت آن می کاهد. ب — از متلاشی شده کامل نهادهای دولتی جلوگیری می کند. ج — خلا کامل قدرت را بعد از فروپاشی از بین می برد.

* برگرفته از — اعلامیه اتحادیه بین المجالس در خصوص شرایط انتخابات آزاد و منصفانه سال ۱۹۹۴

جمهوری و دموکراسی نامحدود

شیدان وثیق



چپ‌رهای خواجه ایران، با حرکت از معنای اصلی ریپوبلیک یعنی «امر عمومی»، در عین حال که در جهت برآمدن رژیم مبتنی بر قانون اساسی دموکراتیک در نفی حکومت پادشاهی، دینی، ولایتی، استبدادی مبارزه می‌کنند، در جهت ترفیع جمهوریت به امر مردمان و زحمتکشان در اداره ی امور کشور نیز تلاش می‌ورزد.

امروزه، بسیاری از روندهای سیاسی در ایران و جهان خود را جمهوری خواه و هوادار دموکراسی می‌نامند. این در حالی است که دریافت‌هایی گوناگون و گاه متضاد از این دو مقوله به دست می‌دهند.

تبیین ما از جمهوری و دموکراسی در این نوشتار از نگاه چپ‌رهای خواه است. آنی که خواهان رهای مردمان و زحمتکشان از سلطه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. آنی که به جمهوری، دموکراسی، جدایی دولت و دین، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم باور داشته و برای تحقق آن‌ها مبارزه می‌کند. آنی که نزد او، آزادی با برابری و سوسیالیسم با دموکراسی پیوندی ژرف و ناگسستنی دارند. آنی که در عین حال امر دفاع از حقوق بشر و مبارزه با هر گونه تبعیض در ایران کنونی را تکلیف مبرم خود می‌داند.

دین‌سالاری در ایران

مبنای جمهوری اسلامی ایران مانند هر رژیمی که خود را «جمهوری» می‌نامد قانون اساسی آن است. این قانون اساسی اما، نه بر اساس «امر عمومی» بی‌هیچ گونه تمایزی از جهت ملیتی، جنسیتی، مذهبی و عقیدتی

بلکه بر پایه ی اصول دینی - اسلامی ساخته و پرداخته شده است.

قانون اساسی اسلامی ایران بر حاکمیت ولایت فقیه منتخب جمعی از فقها، بر اقتدار دستگاه روحانیت، نهاد ها و بنیادهای آن، بر قوه ی قضائیه مجری احکام شریعت دین از جمله حدود و مقررات جزایی اسلام، بر مجلس اسلامی تدوین کننده قوانین بنا بر احکام مذهب رسمی کشور (شیعه)، بر رئیس جمهور پاسدار مذهب رسمی و مروج دین و سرانجام بر نیروهای انتظامی نگهبان نظام اسلامی مبتنی و استوار می باشد.

رژیم جمهوری اسلامی ایران که به ناروا نام جمهوری را بر خود نهاده است، در حقیقت گونه ای دین سالاری Théocratie با ویژگی شیعی است. در این رژیم، ابزارهای جمهوریت و دموکراسی چون رئیس جمهور، مجلس و انتخابات با تهی شدن از مضمون حقیقی شان به کار گرفته می شوند. اما سه شاخص اصلی تعیین کننده جمهوری اسلامی یعنی حاکمیت ولی فقیه، اقتدار دین و روحانیت و سلطه نیروهای انتظامی و پلیسی تباین کامل این رژیم با جمهوری و دموکراسی را نشان می دهند.

بدین سان، مهم ترین و اصلی ترین ویژگی رژیم ایران را دین سالاری آن تشکیل می دهد. خصوصیتی که این رژیم را از دیگر رژیم های جهان متمایز می سازد. به واقع در این رژیم ها و در چهارچوب قانون اساسی آن ها امکان تغییر و تحول وجود دارد. اما در چهارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین امکانی بنا بر اصل ۱۷۷ آن به طور مطلق غیر ممکن می شود: "محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتنای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و اصل ولایت امر و امامت و اداره کشور با اتکاً به دین و مذهب رسمی تغییر ناپذیر است." اهمیت این موضوع که در این جا مورد بحث ما نیست در این است که برای گذر از جمهوری اسلامی یا ایجاد تغییر و تحولی بنیادین و ساختاری در ایران به سوی جمهوری و دموکراسی راهی جز توسل به اقدامی فرا قانونی از سوی جنبش های اجتماعی باقی نمی ماند.

چند معنایی دو مفهوم جمهوری و دموکراسی

می دانیم که بسیاری از رژیم های جهان، در گذشته و امروز، چون جمهوری اسلامی ایران، جمهوری های عربی، اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری های دموکراتیک سابق در اروپای شرقی، جمهوری خلق چین، برخی جمهوری ها در آمریکای لاتین... همه خود را «جمهوری» می نامیدند و

امروزه می نامند. در بسیاری از آن ها اما دیکتاتوری فردی، نظامی، دینی یا حزبی حاکم بوده و یا می باشد. اصول اساسی و اصلی جمهوریت و دموکراسی همواره در این کشورها پایمال می شدند و می شوند.

جمهوری و دموکراسی معنا های واحدی ندارند. تنها شاید بتوان در تبیین آن ها چند اصل اساسی بیان کرد. به قول فیلسوف فرانسوی ژاک رانسیر، ویژگی خاص مفهوم ها یا مقوله های سیاسی در کم یا بیش چندمعنایی آن ها نیست بلکه در این است که آن ها موضوع و میدان مبارزه قرار می گیرند. مبارزه ی سیاسی در عین حال مبارزه برای تصاحب معنای واژه هاست(۱).

جمهوری یا «امر عمومی»

«جمهور» در زبان عربی به معنای مردم، توده ی مردم یا عموم است. جمهوری برگردان آنی است که برای نخستین بار سیسرون، در ۵۴ قبل از میلاد پس از فروپاشی جمهوری روم در کتابی به همین عنوان، رس پوبلیکا (Res publica) یا «امر عمومی» می نامد. او ریپوبلیک République را رژیم تعریف می کند که متعلق به مردم است. از آن مردم است. چیز مردمی یا امر مردم است. تجمع و مشارکت مردمانی بسیار بر اساس قانونی واحد و منافی مشترک است. جمهوری، سازماندهی جامعه ای است که زیر قانونی که قانون اساسی یا تأسیس کننده نامند اداره می شود و بدین سان در برابر رژیم های استبدادی، خودکامه یا دسپوتیک که ترجمان «امر خصوصی» Res private و یا «امر قدرت» Res potesta در بی قانونی می باشند، قرار می گیرد. معنای جمهوری در طی زمان نزد ماکیاول، بودن، هابز، مونتسکیو، کانت... در راستای حاکمیتی مبتنی بر قانون اما با تفاوت هایی تبیین می شود. با انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، جمهوری از پادشاهی به هر شکلی، چه مشروطه و یا غیر مشروطه، متمایز می گردد. در معنای مرسوم و متداول امروزی، جمهوری را رژیم گویند برخاسته از قانون اساسی متکی بر نهادهای حکومتی قانونی منتخب مردم، بر قوای سه گانه منفک از هم و بر برابری مردم بدون هیچ تمایزی در مقابل قانون.

دموکراسی یا «قدرت مردم»

جمهوری، بدین سان، به پرسش چگونه حکومت کردن پاسخ می دهد: از طریق قانون و یا به حکم اراده ی فرمان روا؟ پرسش دیگر اما این است که در رژیم مبتنی بر قانون اساسی چه کسی حکومت می کند؟ فرد، گروه یا

مردم؟ در این جاست که مقوله دموکراسی (قدرت مردم) مطرح می شود و در برابر دو شکل موناشری (قدرت شخص پادشاه) و آریستوکراسی (قدرت گروهی از اشراف یا نخبگان) قرار می گیرد.

دموکراسی ریشه در پولیتیا (Politeia) در زبان یونانی دارد. پولیتیا نام اثر معروف افلاطون است که به اشتباه در همه ی زبان های دنیا جمهوری یا République برگردانده شده است، در حالی که به معنای «شهر- داری»، تأسیس شهر، سازماندهی سیاسی شهر یا فعالیت شهروندی است. دموکراسی یا دموکراتوس Demos Kratos در یونانی به معنای قدرتِ مردم kratos یا حکومت مردم (بر مردم) است. ما دموکراسی را قدرت یا مناسب تر و بهتر گوئیم توانایی یا توان مندی مردم در اداره ی امور خود می نامیم. امروزه، دموکراسی در معنای مرسوم خود با انتخابات آزاد و همگانی با رأی مخفی، برابر و مستقیم شهروندان، با تشکیل مجلس قانون گذاری و دیگر نهادهای قانونی منتخب، با آزادی های سیاسی و اجتماعی چون آزادی تحزب، تشکیل انجمن ها و سندیکاها، با استقلال و آزادی رسانه های ارتباط جمعی، با مشارکت شهروندان و تناوب قدرت تبیین می شود. این دموکراسی را در حقیقت باید «دموکراسی نمایندگی» نامید.

جمهوری و دموکراسی نامحدود

جمهوری و دموکراسی اما در قانون اساسی، حکومت قانون، دولت، پارلمان، انتخابات مجلس و رئیس جمهور خلاصه و محدود نمی شوند. معنای اصلی و اصیل ریپوبلیک و دموکراسی چون «امر عمومی» و «قدرت مردم»، هر دو، به نقش و فعالیت شهروندان در امور خود، در امور سیاسی و اجتماعی شهر و فرا تر از آن در اداره ی جامعه و کشور ارجاع می دهند. رهایی مردمان تحت ستم و سلطه های گوناگون و به ویژه زحمتکشان تنها می تواند امر خود آن ها باشد. «امر عمومی» و «قدرت مردم» همین را می گویند و نه چیزی دیگر. جمهوری و دموکراسی به معنای تصاحب امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی... توسط خود مردم به گونه ای مستقیم و بلاواسطه حد و حدودی نمی شناسند. مرزی و محدودیتی ندارند. پایانی ندارند. نامتناهی اند. این فرایند نامحدود و بی پایان، البته، دموکراسی نمایندگی با همه ی شاخص هایش را در بر می گیرد. اما انسان هایی که برای بهزیستی و رهایی خود در تجمع و مشارکت با هم مبارزه می کنند پا را فرا تر از این محدوده می گذارند. هر بار سقف محدودیت های دموکراسی را به سوی دموکراسی هر چه بیشتر و کامل تر می شکافند. به قول فیلسوف فرانسوی اتین بالیبار، دورنمای یک دموکراسی پایان یافته یا

دموکراسی ای که از فرا روی از خود سر باز زند تفسیر ناقصی از امر شهروندی به دست می دهد (۲).

جمهوریت و دموکراسی در مفهوم اصلی خود و به طور کلی گوییم امر سیاست، به معنای دولت - داری و انتظام شهر نیست بلکه به مفهوم عمل جمعی و مشارکتی مداخله گرانه و رهایشانه است که مبارزه، جنبش، نافرمانی مدنی، اعتصاب عمومی، اشغال میدان، قیام و انقلاب تنها شکل هایی از آن می باشند. این عمل البته همیشه وجود ندارد بلکه در زمان هایی به صورت رخدادهای اجتماعی، از درون دخالت گری مستقیم و مستقل مردمان، به ویژه آنان که به قول رانسیر سهمی در سهمیه بندی های نظم موجود ندارند برون می آید. «دموکراسی به معنای قدرت مردم، قدرت آن ها که هیچ اسم و رسمی برای اعمال قدرت ندارند پایه و اساس چیزی را تشکیل می دهد که سیاست را قابل اندیشیدن می کند. اگر حکومت در دست افرادی افتد که بیشترین دانش، قدرت یا ثروت را دارند، در این صورت دیگر در سیاست نیستیم» (۳). بر این گفته باید افزود: در این صورت نه تنها در سیاست نیستیم بلکه به مراتب در جمهوری و دموکراسی نیز به معنای امر عمومی و توان مندی مردم نیستیم.

دو نگاه متفاوت از جمهوری و دموکراسی

با حرکت از تاکیدهایی بالا و در یک جمع بندی کلی می توان امروزه در تبیین جمهوری و دموکراسی دو نگاه اصلی و متفاوت را که با هم اشتراکات و در عین حال تضادهایی دارند تمیز داد.

نگاه اول، نگاهی حقوقی - حکومتی به جمهوری و دموکراسی چون نهاد دولتی است.

نگاه دوم اما نگاه فرایندی - جنبشی به جمهوری و دموکراسی چون امر عمومی و توان مندی مردم است. امری که رخداد اجتماعی فرا قانونی و خارج از نهادهای دولتی را در بر می گیرد. این نگاه، نگاه اولی را نفی نمی کند اما فراسوی آن می رود. این فراروی را نیز به مرحله ای در آینده نامعلوم واگذار نمی کند بلکه از هم اکنون آن را مورد توجه و عمل خود قرار می دهد.

نگاه اول امروز در همه جا در میان جریان های سیاسی از راست تا چپ غالب است. این نگاه، نگاه مرسوم کنونی در عصر مدرنیته از جمهوری و دموکراسی چون سیستم حقوقی و حکومتی است. این نگاه تنها حقوقی می اندیشد. تنها در چهارچوب قانون، جمهوری و دموکراسی را می

فهمد. تنها در پرتو انتخابات، مجلس، پارلمان، پارلمان‌تاریسم و تصرف قدرت دولتی و از این دست عمل سیاسی و اجتماعی را در نظر می‌گیرد. به نام واقع بینی سیاسی، دورنما و افقی بیش از این‌ها ندارد.

نگاه دوم اما سرکش است. جمهوری و دموکراسی را در معناهای اصلی و بنیادین‌شان می‌فهمد: اقدام شهروندان و مردمان برای تصاحب امور و سرنوشت خود به دست خود برای خود و به سوی رهایی خود از سلطه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. این نگاه امر انتخابات، مجلس نمایندگی، انتخاب دوره‌ای رئیس‌جمهور و جز آن را نفی نمی‌کند اما دموکراسی و جمهوری به منزله قدرت مردم و امر عمومی را به این شاخص‌ها خلاصه و محدود نمی‌کند، تقلیل نمی‌دهد.

در نگاه اول، قیام، انقلاب، اقدام غیر قانونی، نافرمانی مدنی، اشغال میدان، رخداد نابهنگام و از این دست حکم بلوا را دارند و در نتیجه غیر دموکراتیک و محکوم اند.

در نگاه دوم اما، همه‌ی این‌ها یعنی قیام، انقلاب، اقدام غیر قانونی، نافرمانی مدنی، اشغال میدان، رخداد نابهنگام و از این دست می‌توانند تا آن‌جا که در راستای رهایی انسان‌ها باشند به منزله‌ی جمهوریت و دموکراتیسم به شمار آیند. ادامه و تحکیم امر دموکراسی و جمهوری تلقی‌گردند. فراروی از آن‌ها تبیین شوند. در نگاه اول، ما با دموکراسی از بالا، دموکراسی دولت‌گرا، دموکراسی نمایندگی یا دموکراسی از طریق رأی‌رو به رو هستیم.

نگاه دوم اما در عین حال که دموکراسی نمایندگی را نفی نمی‌کند اما فرا تر رفته و دموکراسی مشارکتی، دموکراسی مستقیم و بی‌واسطه، دموکراسی میدانی یا به بیانی دیگر دموکراسی از طریق پا را نیز به رسمیت می‌شناسد و آن‌ها را بخشی تفکیک‌ناپذیر از جمهوری و دموکراسی چون امر عمومی و قدرت مردم به شمار می‌آورد.

نگاه اول در یک کلام و به طور عمده تعریفی ساختاری و سیستمی از جمهوری و دموکراسی ارائه می‌دهد. در نتیجه آن را پایان یافته تلقی می‌کند.

نگاه دوم در یک کلام، جمهوری و دموکراسی را مداخله‌گری بی‌نهایت شهروندان می‌داند. از این رو طرفدار دموکراتیزه کردن هر چه بیشتر و ژرف تر دموکراسی است. طرفدار جمهوریت بخشیدن یا امر مردم کردن هر چه بیشتر و ژرف تر جمهوری است. در نتیجه دموکراسی و جمهوری را

نامتناهی، نامحدود و بی پایان می شناسد.

تبیینی از جمهوری و دموکراسی

با توجه به آن چه که رفت، از دو مفهوم جمهوری و دموکراسی تبیین زیر را از نگاه چپ رهایی خواه به دست می دهیم:

جمهوری را رژیمی گویند که بر پایه قانون و به ویژه قانون اساسی بنیاد شده است. در قانون اساسی جمهوری، مردم در برابر قانون قطع نظر از تمایزات ملیتی، قومی، جنسیتی، زبانی، دینی، مذهبی، طبقاتی، مسلکی و عقیدتی برابرند. جمهوری، در نفی سلطنت (مشروطه یا غیرمشروطه)، در انتخابی بودن نهادهای حکومتی و قانون گذاری، در تفکیک و استقلال سه قوای اجرایی، مقننه، قضایی و امروزه قوای چهارمی به نام رسانه های جمعی و مجازی، در انتخاب رئیس حکومت برای مدتی معین تبیین می شود. جمهوری رژیمی است که اداره ی امور سیاسی را نه از آن فرد یا گروهی خاص بلکه امر عموم مردم یا جمهور می داند.

چپ رهایی خواه ایران، با حرکت از معنای اصلی ریپوبلیک یعنی «امر عمومی»، در عین حال که در جهت برآمدن رژیمی مبتنی بر قانون اساسی دموکراتیک در نفی حکومت پادشاهی، دینی، ولایتی، استبدادی مبارزه می کند، در جهت ترفیع جمهوریت به امر مردمان و زحمتکشان در اداره ی امور کشور نیز تلاش می ورزد.

دموکراسی را شکلی گویند که در معنای مرسوم امروزی آن در انتخابات آزاد و همگانی با رأی مخفی، برابر و مستقیم شهروندان؛ در تشکیل مجلس قانون گذاری و دیگر نهادهای قانونی منتخب، در فعالیت آزاد تشکلات اجتماعی و سیاسی تبیین می شود. مبارزه برای تحقق دموکراسی نمایندگی با مضامین فوق در ایران امروز به منزله پیش شرطی مبرم و مقدم برای خروج از خودکامگی جمهوری اسلامی است.

چپ رهایی خواه ایران اما در عین حال در جهت گسترش و تعمیق آن چه که در معنای اصلی دموکراسی، «قدرت مردم» یا «حکومت مردم بر مردم» نامند مبارزه می کند. امر ترفیع دموکراسی نه تنها در گستره ی سیاسی بلکه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که دموکراسی مشارکتی می نامیم تنها از راه مبارزات و جنبشهای اجتماعی مردم، کارگران و زحمتکشان جامعه میسر است. از طریقی که مردمان خود دست به تصاحب اداره ی امور مشترک خود زنند و در تصمیم گیری ها در امور کشور و جامعه، در شکل های مختلف خودگردانی و خودمدیریتی با تشکیل انجمن

های جامعه مدنی، تعاونی ها، سندیکاها و دیگر شکل های شورایی یا مشارکتی هر چه مستقیم تر در سرنوشت خود، جامعه و کشور مداخله کنند.

مه ۲۰۱۴ - خرداد ۱۳۹۳

cvassigh@wanadoo.fr

(۱) ژاک رانسیر Jacques Rancère در دموکراسی ها بر ضد دموکراسی.

(۲) اتین بالیبار Etienne Balibar در مرزهای دموکراسی.

(۳) ژاک رانسیر در همان جا.

جنبش چپ و توسعه اجتماعی در ایران

فرامرز دادور

کمک به شکل گیری و همکاری بین کمیته ها و سندیکاها، مستقل کارگری، حمایت از مطالبات صنفی و دمکراتیک آنها و تلاش برای پیوند زدن و ایجاد همبستگی بین جنبشهای گوناگون مردمی بخودی خود یک حرکت عظیم برای تقویت حرکت اعتراضی مردمی است که فعالان آن با اتصال پایگاههای متنوع اجتماعی به هم، قادر میگردند که زمینه های ایجاد یک اپوزیسیون گسترده مردمی را فراهم کنند.

در هر کشور مدرن، سکولار و دمکراتیک که مردم قادر باشند در تعیین سرنوشت جامعه شرکت داشته باشند، به احتمال زیاد توسعه اجتماعی خصلت مترقیتر بخود میگیرد. از نقطه نظر سوسیالیستی، وجود دمکراسی اجتماعی (ترکیبی از دمکراسی سیاسی و اقتصادی)، شالوده های اولیه را برای یک توسعه عادلانه در جامعه تشکیل میدهد. با توجه به شرایط کنونی ایران، سوال این است که آیا بر مبنای چگونه مطالبات دمکراتیک که برای بهبود وضعیت معیشت توده های مردم محوری باشند و انتخاب چه نوع راهکارهای سیاسی، بهتر میتوان به توسعه عادلانه اجتماعی دست یافت. بدیهی است که بهبودی در شرایط

اقتصادی و تامین شغل، آموزش و درمان رایگان و نهادینه شدن حقوق صنفی و آزادیهای مدنی برای زحمتکشان و محرومان حیاتی هستند. در عین حال مهم است که مولفه های دخیل در سازندگی جامعه آزاد و عادلانه نیز از حالا شناسائی گردند. در زیر بعد از نگاهی به شرایط اقتصادی و سیاسی در ایران و تامل در حیطه مطالبات محوری مردمی، سپس به برخی از بدیلهای ممکن اجتماعی برای پیشرفت در جهت ایجاد مناسبات انسانیتر پرداخته میشود.

هدف استراتژیک

تاریخا، جوامع بر روی مسیر متری رشد میابند و توسعه در اقتصاد و دیگر شالوده های اجتماعی بر پایه دستاوردهای قبلی شکل میگیرد. اقداماتی مانند توزیع عادلانه ثروت/منابع اجتماعی، تامین اشتغال و آموزش و بهداشت رایگان نمونه های پیشرفت انسانی در جامعه میباشند. اتخاذ سیاستهای عدالتجویانه اقتصادی/اجتماعی از طرف یک دولت مردمی انتخاب شده، به موازات پیشبرد فعالیتهای مدنی از جانب جنبشهای اجتماعی، مسلما در روند مادیت یافتن برنامه های متری تاثیر گذار است. از نقطه نظر جنبش سوسیالیستی، ترجیح داده میشود که مجموعه تحولات در عرصه های گوناگون اجتماعی با ابعاد گسترده تر و عمیقتر پیشرفت نموده، در راستای رفع انواع ستم های اجتماعی و از جمله روابط استثمار (ب.م. سیستم کارمزدی...) و نابرابری های حقوقی (ب.م. روابط مردسالارانه، تبعیضات نژادی/ملیتی/مذهبی) توسعه یابد و درصد بیشتر ارزشهای تولید گشته و ثروت اجتماعی، بر مبنای ارزیابی واقعگرانه از روند پیشرفت در عرصه های گوناگون سیاسی/فرهنگی/اقتصادی و بر اساس معیارهای مساواتگرانه و مناسب با ویژه گیهای جامعه، توزیع گردد. یک همچون جامعه ای عمدتا بر مبنای دو فرآیند ۱- ایجاد تغییرات بنیادی در عرصه های اقتصادی-اجتماعی و سیاسی و ۲- ارتقاء در سطح شناخت در میان اکثریت توده های مردم از ضرورت سازندگی آن، ظهور میابد. سوال مهم این است که برای نیل به این مرحله از شرایط اجتماعی، چه وظایفی در مقابل فعالان رادیکال/دمکرات در اپوزیسیون قرار دارد و چگونه میتوان در آن راستا حرکت نمود.

وضعیت اقتصادی

تقریبا در تمام جهان سرمایه داری (باستثنای کشورهای اسکاندیناوی) نرخ بیکاری، کم کاری و فقر بالا بوده، بسیاری از معضلات دیگر اجتماعی گریبانگیر توده های مردم است. اما در

کشورهائی که مناسبات سیاسی اقتدارگرا مستولی است، وضعیت مردم وخیمتر است. هم اکنون در ایران تحت سلطه یک نظام سیاسی قرونِ وسطائی و روابطِ سرمایه داری غیر متعارف و عمدتاً متکی بر درآمد نفت (سیستم رانتیر)، عمده مناسباتِ اقتصادی، ناسامان یافته تر از جوامع مدرن سرمایه داری بوده، بخشهای عمده اقتصادی بر مبنای مکانیسمِ بازار، یعنی سیستم گردش کالا بر اساسِ روندِ تولید - توزیع - مصرف عمل نمیکند. در چارچوب یک سیستم سرمایه داری پیشرفته، در بخش تولیدات، در پرتو یک پروسه خلاق و تحول آور و در امتداد معادله درونداد - برونداد، منابع اولیه به فرآورده های قابل مصرف تبدیل میگردند. در این مرحله، در مسیری حاملِ خلاقیتها و فعالیتهای (نیروی کار) فکری/فیزیکی و تحت مدیریت و برنامه ریزیهای نسبتاً ثمربخش، محصولاتِ جنسی و خدماتی تولید میشوند. البته روشن است که در سیستم سرمایه داری هدف اصلی ایجاد و انباشت سود برای صاحبان سرمایه است که بر موسسات اقتصادی کنترل دارند و بدان خاطر استقرار سیستمی مبتنی بر نهادینه بودنِ کنترل و حق مالکیتِ خصوصی و استمرارِ مناسبات بازار لازم است و تجربیات تاریخی نشان میدهند که نابرابریهای فاحشِ اقتصادی/اجتماعی از حاصل های آن میباشند. اما بهرحال نخبگانِ قدرتمند اقتصادی/سیاسی ترجیح میدهند که تحت پوششِ ضوابط قانونمند و تثبیت یافته، سرمایه گذاری کنند. عجیب نیست که در جوامعِ مدرن سرمایه داری، تلاش میگردد که قانون اساسی و دیگر ضوابط تعیین شده، تضمین کننده این نوع موازین حقوقی باشند. در ایران نیز روند خصوصی سازی و آزاد سازی در مقاطع معین تاریخی، به نوعی مَهر خود را در مواد قانون اساسی (اصلاح در اصل ۴۳ و ۴۴) زده است.

در ایران سیر سرمایه داری ناهمواریهای ویژه خود را داشته است. در اوایل انقلاب تا حدی در روندِ ممتدِ انباشت سرمایه خلل وارد شد و اقتصاد (بغیر از صنعت نفت و چند مورد دیگر) بیشتر در بخشهای خرده پای صنعتی و کشاورزی تمرکز یافت و در عوض سرمایه های بزرگ به سوی فعالیتهای تجاری و خدماتی سرازیر گشت. حاکمانِ سیاسی با تکیه بر مکتب اسلامِ شیعه به مثابه ایدئولوژی "انقلاب"، در راستای تحکیمِ نظام تئوکراتیک و بدان خاطر سرکوب خونینِ اپوزیسیون و بویژه فعالان چپ و کارگری و انحلال سازمانهای مستقل کارگری (ب.م. شوراهای کارگری)، اداره جامعه را با شیوه های غیر متعارف و تا حدی متفاوت با مناسباتِ حقوقی/سیاسیِ حاکم در جوامع مدرن سرمایه داری، تحت اقتدارِ خود گرفتند. طیفی از اسلامگرایان حکومتی (تابع "خط امام") توسعه اقتصادی را در گرو حفظ اختناق سیاسی و تحمیلِ

موازینِ ارشادیِ دولتی میدید. در سالهای ۱۳۶۰، بر پایه مالکیت و کنترلِ بیش از ۷۰ درصد از موسسات و فعالیتهای اقتصادی در دست دولت، نوعی سیستم شبه سوسیالیستی در پرتوی موازین خودکامه حکومتی بر سر کار بود. اما از اواخر سالهای ۶۰ بعد از اتمام جنگِ ایران/عراق و مرگ آیت الله خمینی و تحت هدایت طیفِ تکنوکراتِ هاشمی رفسنجانی، در یک چرخش پراگماتیک و در همراهی با نسخه های جهانی سرمایه داری، سیاست معتدل تر و مدرن تری از اقتصاد سرمایه داری در پیش گرفته شد. در این ایام، با استفاده از تجربیاتِ سرمایه داری اقتدارگرا در بخشی از جوامع شرقی (ب.م. چین و پاکستان) و با شریک کردن رده های بالای نیروهای انتظامی و پاسداران در مالکیت و کنترل بر بنیادهای شبه دولتی و موسسات استراتژیک خصوصی، ثروت اجتماعی آشکارتر به چپاول گذاشته شد. روشن است که در نظام تئوکراتیک موجود، جابجائی مقامات در حوزه اجرائی تاثیر محرزى در شرایط زندگی توده های مردم نگذاشته و نمیگذارد و روند خصوصی سازی/آزادسازی، بدون وجود آزادیهای دموکراتیک و فرصت برای شرکت مردم و ازجمله کارگران و زحمتکشان در پروسه سیاسى که به انتخاب سیاستهای کلان اقتصادی ختم بشود، تنها به تغییرات سطحی در وضعیت اقتصادی/اجتماعی منجر میگردد. روند پیشرفت اقتصادی، در عین تقویتِ سرمایه داری بوروکرات و ایجاد روابط نزدیکتر به محافظی در بخش خصوصی، اما همراه با معضلاتی مانند تورم، بیکاری و نبود حقوق مدنی همچنان ادامه یافت. در زمان ریاست جمهوری محمد خاتمی با افزایش درآمدهای نفتی، اقتصاد از رشد ۶ درصدی برخوردار شد اما فساد اقتصادی، تمرکز صنایع بزرگ در دست بنیادهای شبه دولتی و فاصله طبقاتی همچنان ادامه یافت. در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، درآمد نفت بسیار بیشتر شد (۶۰۰ بلیون دلار در مدت ۸ سال)، ولی وی با اتخاذ برنامه های به ظاهرا پوپولیستی و غیر کارشناسانه (هدفمند کردن یارانه ها) و در عین حال با ادامه روندِ بذل و بخشش در میان اطرافیان سیاسى و نظامیِ خود، باعث افزایش شدید در حجم نقدینگی (بالای ۴۰۰ هزار میلیارد تومان) و تورم (بالای ۳۰ درصد) گردید. در واقع آنچه که نصیب توده های مردم و بویژه بیکاران و محرومان در شهر و روستا گشت، گرانی، فقر و ناعدالتی و تشدیدِ اختناق بوده است.

از وقتی که حسن روحانی دولت را در دست گرفته، بجز شروع پروسه عادى نمودن روابط با غرب، با هدف رفع تحریمها، اعلامِ برنامه برای بهبودی در وضعیت اقتصادی و نجات رژیم از زیر فشار قدرتهای خارجی، اقدام مهمی در جهت منافع اکثریت مردم و از جمله در عرصه های مهار

تورم، تولید شغل و بهبودی وضعیت حقوق بشر انجام نگرفته است. برعکس در همکاری نزدیکتر با نهادهای اقتصادی سرمایه داری چه در داخل مانند اتاق بازرگانی تهران و صندوق مشترک توسعه بازار سرمایه و چه در خارج مثل صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و با تاکید بر موازین نئولیبرالی (آزادسازی/خصوصی سازی)، بجای تلاش برای تخصیص هرچه بیشتر ارزش اجتماعی به توده های زحمتکش و محروم در اشکال اشتغال زائی، افزایش حداقل کارمزد، بهبودی در وضعیت بیمه کار/حقوق بازنشستگی و اتخاذ سیاستهای معطوف به ارتقاء مشارکت کارگران در مالکیت و نظارت بر فعالیتهای اقتصادی، در مقابل، در راستای فراهم نمودن موازین اقتصادی/اجتماعی مورد قبول برای قدرتهای اقتصادی در سطح جهان، به روند آزاد سازی، کاهش نقش دولت در اقتصاد کشور، واگذاری دارائیهای عمومی (دولتی) از جمله بخشهایی از صنعت نفت به سرمایه داران خصوصی وابسته، تقلیل یارانه ها، کاهش هزینه های رفاهی دولت، ثبات دستمزدها از طریق اعمال کنترل بر افزایش دستمزد و هرچه بیشتر رقیقتر کردن قانون کار و تعهدات رفاهی دولت، تسهیل سرمایه گذاری خارج و رفع محدودیت تجارت خارجی، قدم برداشته است. حتی بخشی از مفاد درج شده در سند "حقوق شهروندی" طرح شده از طرف دولت حسن روحانی (بویژه مواد ۴۲ تا ۴۹) نیز در این رابطه تهیه شده است. اما معضل عمده در ایران حتی در چارچوب پیشرفت سرمایه داری این است که بخاطر وجود یک نظام اقتدارگرایی مذهبی جنبه هایی از شالوده های مرتبط با سرمایه داری مدرن مانند وجود سطحی از جدائی بین موسسات اقتصادی و نهادهای حکومتی و موازین روشن و متکی بر مکانیسم بازار و مالکیت خصوصی، از شفافیت های لازم قانونی برخوردار نبوده و به اجرا گذاشته نمیشود. در واقع، یک گروه کوچک از نخبگان سیاسی، نظامی و اقتصادی، در زیر سیطره سیاسی ولی فقیه علی خامنه ای و با تکیه بر بنیادهای گوناگون انتفاعی و غیر انتفاعی، بر صنایع و موسسات استراتژیک اقتصادی کنترل مستقیم و غیر مستقیم داشته، با استفاده از درآمد نفت جامعه را به شیوه الیگارشسی اداره میکنند و در نتیجه اقتصاد ایران هنوز در چارچوب یک سرمایه داری غیر متعارف و نه بطور ارگانیکی پیوسته به شبکه جهانی سرمایه داری مدرن عمل میکند.

در ایران روند انباشت ثروت بوسیله قدرتمندان سیاسی و اقتصادی به اشکال گوناگون و از جمله پایین نگه داشتن دستمزد (با افزایش ۲۵ درصد در اسفند ۱۳۹۳ حداقل دستمزد ۶۰۹ هزار تومان، هنوز کمتر از یک سوم خط فقر را تامین میکند)، تحکیم موقتی سازی نیروی کار،

ظهور شرکتهای پیمانکاری و تداوم سیاست سرکوبگرانه دولتی علیه مطالبات دموکراتیک و تشکیلاتی مستقل از جانب کارگران انجام میگیرد و به تراکم ثروتهای افسانه ای در میان عده ائی قلیل و در مقابل شیوع فقر و محرومیت در میان اکثریت مطلق مردم انجامیده است. امروزه در بحبوحه ناشی از نزاع های جناحی، جنبه های از غارت های عظیم مالی و ازجمله بدهی بانکی (بالغ بر ۲۵ بلیون دلار) چند صد نفر از سرمایه داران خودی برملا گشته است. فساد مالی در میان حکومتگران و وابستگان آنها در سطحی است که اگر بر اساس گزارش بانک جهانی میانگین بدهیهای بانکی پرداخت نشده بوسیله بخش خصوصی در سراسر جهان (حتی در یونان ورشکسته ۸ درصد است) برابر با ۴ درصد کل وامهای بانکی است، اما در ایران بیش از ۱۵ درصد میباشد. بخش اعظم این پولها و ثروت انباشت شده در کشور بجای استفاده در فعالیتهای اقتصادی تولیدی و اشتغال آور، عمدتاً در بخشهای تجاری و دلالت سودآور توسط تکنوکراتهای رژیم در سطوح مختلف دولتی (ب.م. مدیران و مسئولان در انواع شعبات دولتی/نظامی و از جمله در سطوح وزارتخانه ها و بانکها) بکار زده شده و یا مورد اختلاس قرار میگیرد {۱}. در مقابل بیش از ۹۰ درصد از مردم که طبقات کارگری، زحمتکش، محروم و اقشار میانی را تشکیل میدهند بطور روزانه با دشواریهای معیشتی روبرو هستند و در نبود آزادیهای دموکراتیک مرسوم در جوامع مدرن سرمایه داری، زیر لوای سیاستهای اقتدارگرای جمهوری اسلامی، استخراج ارزش اضافی (نرخ سود) با شدت بیشتری انجام گرفته چپاول با شدت هرچه بیشتری ادامه داشته و فاصله طبقاتی هرچه بیشتر فراخ تر گردیده است. در جوامع مدرن سرمایه داری، روند معمول این شده است که پول پس انداز شده (انباشت شده) خصوصی (که درصد اصلی آن به توده های مردم تعلق دارد) در موسسات مالی، که بطور فزاینده ای به شعبه های درونی در انحصارات جهانی تبدیل شده اند، برای سرمایه گذاری در رشته های گوناگون اقتصادی بکار گرفته میشود. بدیهی است که منافع صاحبان و مدیران در شرکتهای فراملی حکم میکند که زمینه های سیاسی و موازین قانونی متناسب برای سرمایه گذاری فراهم گردد. در کشورهای دموکراتیکتر سرمایه داری، جریانات مدافع سرمایه های بزرگ بیشتر از سایر گروه ها به کاهش در نقش کنترل دولتی، آزادسازی/خصوصی سازی و مقررات زدائی در حیطه فعالیتهای اقتصادی و از جمله در ارتباط با قانون کار تاکید میکنند. اما بهرحال در این جوامع بر پایه وجود سطحی از آزادیهای دموکراتیک بویژه در حیطه حقوق کارگری، در مقاطع بحرانی توده های مردم قادر هستند که با توسل به راه های قانونی و در عین حال روشهای متأثر از نافرمانی مدنی غیر خشونت

آمیز به مقابله برخاسته، گاهی به بخشی از مطالبات اجتماعی دست
یا بند.

وضعیت جنبش کارگری

اما در ایران مانند برخی از سایر کشورهای استبدادی، توده های
مردم از حقوق پایه ای مدنی برای مخالفت با سیاستهای غیر مردمی
حاکم در عرصه های گوناگون اقتصادی/اجتماعی برخوردار نیستند.
مبارزات جنبشهای مردمی و از جمله جنبش کارگری عمدتاً بر فراز
فرصتهای پراکنده و با بکاربری ابتکارات گوناگون (ب.م. طومار
نویسی، اعتراضات و اعتصابات) انجام میگیرند. در دو دهه گذشته،
برغم سیاستهای سرکوبگرانه رژیم، فعالان کارگری با تشکیل کمیته
ها و سندیکاهای مستقل خود توانسته اند که در راستای افشاگری
از سیاستهای پلیسی و غیر دمکراتیک حاکم به روند دیالوگ
انتقادی حول محور مطالبات حقیقلبانه در عرصه افکار عمومی دامن
بزنند. در میان گروه های مستقل کارگری که در جهت تشکیلیابی مستقل
تلاش نموده و به درجاتی موفق هم شده اند میتوان از سندیکای
اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، کمیته
هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری و انجمن برق و فلزکار
کرمانشاه نام برد. در اول ماه می امسال برخی از این گروه های
کارگری عمدتاً بطور مشترک با صدور بیانیه های سیاسی، نبود حقوق
دمکراتیک و رفاه اجتماعی را به چالش کشیده خواست های کارگران و
زحمتکشان را بخوبی منعکس نمودند. رایج ترین مطالبات از طرف این
تشکل ها و فعالان جنبش کارگری حول محور تامین حقوق دمکراتیک مثل
حق اجتماعات و تشکیل اتحادیه های کارگری، تامین رفاه عمومی و از
جمله بیمه بیکاری، حق بازنشستگی، افزایش حداقل دستمزد، لغو
قراردادهای موقت و سفید امضا، لغو کار برای کودکان و برابری حقوق
بین زن و مرد، لغو شکنجه و اعدام و آزادی کارگران زندانی و
تمامی زندانیان عقیدتی بوده است. در جنبش کارگری مانند سایر
جنبشها گرایشهای متفاوت نظری وجود دارند. بخشی از فعالان کارگری
با تمرکز بر مطالبات اصلاح طلبانه، عمدتاً خواستار تغییرات
تدریجی در چارچوب نظام سیاسی حاکم هستند. جریانات دیگری در میان
فعالانی کارگری تاکید بیشتری بر ایجاد شوراهای سیاسی کارگری به
مثابه نطفه های خودحکومتی برای دوران پسا انقلاب میکنند و در آن
راستا دگرگونی رادیکال در کلیت نظام سیاسی/اجتماعی/اقتصادی را
وظیفه اصلی و کنونی میدانند. البته، طیفهای دیگری نیز هستند که،
بدرستی، مبارزه برای پیشبرد ترکیبی از هردو: مطالبات رفرمیستی

دمکراتیک و برای ایجاد تغییرات بنیادی را ترویج میکنند.

از نقطه نظر جنبش سوسیالیستی که قطعا حامی منافع زحمتکشان و کارگران است، عبور از این سیستم غیر آزاد، ناعادلانه و شدیداً استثمارگری به جامعه ای انسانی و غیر ستمگرانه، یک پروژه است. بدین معنی که در راستای نیل به هدف اصلی یعنی نفی سرمایه داری و جایگزین کردن آن با سازماندهی جامعه بر مبنای موازین سوسیالیستی، نیاز به تدوین یک استراتژی جامع سیاسی است که در ضمن حامل مجموعه ای از اهداف کوتاه مدت و جانبی تر نیز در می باشد. مبارزات برای نهادینه شدن حقوق دمکراتیک (ب.م. ارتقا در حداقل کارمزد، کوتاه نمودن روز کاری، بیمه کار، حق تشکل/اعتراض/اعتصاب...) از مقابله با استیلاي مناسبات کالائی و تحمیل سیستم کارمزدی به تمامی عرصه های اجتماعی (از مناسبات درونی خانواده گرفته تا شکل گیری انبوه پرولتاریای مسخ شده) جدا نیست. از جایگاه جنبش چپ یک حرکت اصولی حمایت از مبارزات جنبش کارگری میبایست عمدتاً در پرتوی پشتیبانی از تغییرات کمی متریقی (مطالبات صنفی/دمکراتیک) و به موازات کمک به پیشبرد مبارزات برای تحولات کیفی (ساختارشکنی در مناسبات اجتماعی) صورت گیرد. در این ارتباط سازمانهای سوسیالیستی به مثابه مدافعان خستگی ناپذیر برای استقرار موازین رهائی آور و عادلانه، در صورت اتخاذ برنامه های معین راهبردی در مسیر کمک به ایجاد شرایط متناسب برای ایجاد اتحاد در بین جنبش کارگری و سایر جنبشهای مردمی (ب.م. زنان، ملیتها، جوانان، دانشجویان و سبزهها)، بهتر میتوانند در راستای اهداف دراز مدت گام بردارند. بدین خاطر بر عهده آنها و بویژه گروه های متمرکز در عرصه مسائل کارگری است که با ایده های جدیدتر و انسانیت‌تر، بدیل های ارزشی و ساختاری خود را در مقابل مناسبات سرمایه داری، بویژه نوع فاسدتر و غیر متعارفتر آن در ایران که استوار بر نظام مستبد مذهبی، عمدتاً در راستای انباشت ثروت برای حاکمان عمل میکند، به چالش بگذارد. بدیهی است که هدف اصلی نیل به جامعه ای عاری از انواع استثمار و ستم های اقتصادی/اجتماعی است. اما در دوران گذار به آن مرحله مهم است که از تمامی قابلیت‌های پیشرفته فکری (به خصوص در حوزه های حقوقی/سیاسی) و مادی/عملی (زمینه های ساختاری/تکنولوژیک) استفاده گردد. برای مثال، پیشرفت در عرصه های فرهنگی/اجتماعی مانند استقرار یک قانون اساسی دمکراتیک و انعطاف پذیر، تعهد به حکومت قانون، شفافیت در امور قضائی و رعایت آزادیهای مدنی و همچنین برقراری ضوابط استاندارد و سراسری در بخشهای گوناگون

اقتصادی/اجتماعی و از جمله در بخش های صنایع، کشاورزی، حمل و نقل، خدمات شهری (برق، گاز و آب)، پست و مخابرات، بانکداری، آموزش، درمان و انتظامات، برای مدتهای طولانی لازمه توسعه در شالوده های اقتصادی/اجتماعی مدرن و پیشرفته است. در عین حال میبایست تا بحال روشن شده باشد که تحولات واقعی در راستای جامعه انسانی تنها بر اساس ایجاد تغییرات بنیادی در عرصه های مختلف اقتصادی/اجتماعی و از جمله در جهت افزایش مالکیت و کنترل عمومی بوسیله تولید کنندگان و زحمتکشان (در اشکال دولتی/تعاونی/شورائی) در واحدهای اقتصادی، انجام میپذیرد. در این ارتباط است که در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، هنوز برای یک دوران نامعلوم به نهادهای وارگانهای دولتی در سطوح مختلف جامعه نیاز فراوان دیده میشود.

روشن است که برای اداره جمعیت روزافزون در جوامع پیچیده و مدرن امروزی، به موازین و قوانین سراسری و شالوده های متناسب اجتماعی احتیاج است. تمدنهای بشری برای سالیان سال به مدیریت اشتراکی و قانونمند برای تخصیص منابع اقتصادی در حیطه خدمات اجتماعی/عمومی و از جمله در رابطه با توزیع ثروت و درآمد، آموزش عمومی، درمان مجانی، مزایای بازنشستگی و از کار افتادگی، مسکن مناسب، سیستم جمع آوری مالیات و در واقع چگونگی سازمانیابی در بکار بری انرژیهای فردی و اجتماعی برای بهبودی وضعیت زندگی در راستای اهداف انسانی نیازمند بوده اند. در واقع، برای اینکه ارزشهای آزادیخواهانه و عدالتجویانه بدرستی در جامعه استقرار یابند، به برقراری مناسبات دمکراتیک سیاسی/اجتماعی در کل جامعه و سطوح گوناگون محلی نیاز است. در این راستا، نهادهای و ابزار لازم برای سازندگی جامعه سوسیالیستی، از دوران سرمایه داری متفاوت میباشند. گرچه در دوران گذار هنوز سطحی از موازین و اشکال اداری متعلق به گذشته مانند مناسبات بازار، مبادله کالا و پول مورد استفاده قرار میگیرند، اما برخلاف سرمایه داری که روند تولید، توزیع و مصرف عمدتاً در خدمت به انباشت ثروت و سود برای طبقه سرمایه دار میباشد، در برنامه های کلان حکومتی که به سوی سوسیالیسم هدفمند است، میبایست از دست آوردها و ابزار مفید در تاریخ بشری که بخشی در چارچوب نظام سرمایه داری ظهور نموده اند (ب.م. انتخابات آزاد، حقوق مدنی، حسابداری مدرن، تکنولوژی و مدیریت تخصصی) استفاده گردد.

استراتژی چپ

در واقع، در میان مسائل مطرح در مقابل جنبش چپ، تعیین یک استراتژی رادیکال و واقع گرا و ایجاد مجموعه تشکلهای لازم جهت پیشبرد اهداف آن حیاتی است. اینکه سوسیالیستها خواهان نیل به جامعه ای عاری از هر نوع روابط استثمار/ستمگرانه/اقتدارگرانه هستند دلیل نمیشود که به وجود آسیبهای ناشی از سرمایه داری و از جمله مشکلات ذهنی (ب.م. منفعت جوئی فرد گرایانه و نبود شناخت از و اعتماد به امکان انجام تغییرات بنیادی در جهت برقراری موازین انسانی در تمامی شئون جامعه) و دشواریهای عینی (کاستیهای مادی/تکنولوژیک و سنتهای تاریخی غیر دمکراتیک در حوزه های سازماندهی اقتصادی/اجتماعی/سیاسی) توجه لازم داده نشود. در خاطره بشریت قرنهای است که معضلات عمیق متاثر از مناسبات نابرابر طبقاتی، بویژه در دوران استیلای سرمایه داری و از جمله کمیابی در احتیاجات اساسی برای معیشت، نیاز به رقابت بخاطر تامین مواد غذایی و مسکن و در آن ارتباط تداوم منازعات و جنگها برای بقای زیست، از ظرفیتهای انسانی برای دگرگونی در شیوه تفکر در راستای نوع پرستی، همبستگی و عدالت پروری کاسته است. در موافقت با برداشت هربرت مارکوزه از نظر زیگموند فروید در مورد تاثیر منفی ناشی از واکنشهای ناآگاهانه و غرایز سرکوبگرانه که رگه های تاریخی آنها به دوران قبل از ظهور تمدنها برمیگردد، میتوان گفت که متاسفانه در میان بخش عظیمی از مردم بخاطر سلطه معضلات و موازین ناعادلانه و بیگانه آور حاکمی از سلطه سرمایه داری، نوعی سازگاری اجتماعی با ضرورتهای اجباری برای تداوم حیات زندگی و از جمله پذیرش "واقعیات" موجود در عصر امروز پدیدار گشته است. در واقع این نوع آسیبهای موجود در تاریخ بشری تنها میتوانند در یک پروسه تاریخی و با دخالت معنوی و سیاسی از جانب فعالان آزادیخواه و عدالتجو، بویژه سوسیالیستها مورد ترمیم قرار گیرند. نکته مورد نظر در اینجا این است که پیشرفت به سوی ایجاد موازین انسانی تنها در یک پروسه هوشمند تاریخی و تحت نظر سیاستهای خردمند و هدفمند از سوی مجموعه ای از جنبشهای مردمی، در میان آنها فعالین کارگری، زنان، اقلیتهای ملی/مذهبی و طرفداران محیط زیست انجام میگردد.

با توجه به داده های اجتماعی در جامعه میتوان با انتخاب مناسبترین راهکارها، بطور سازمان یافته در جهت سازندگی مناسبات انسانی در یک پهنه تاریخی حرکت نمود. مسلماً بخشی از اقدامات اساسی میباید در میدان اصلی مبارزه، بویژه در عرصه فعالیتهای اقتصادی انجام گیرند. با توجه به تداوم اختناق سیاسی و سرکوب هر نوع فعالیتهای اعتراضی، مهم است که تشخیص داده شود که چگونه،

در چه اشکالی و با استفاده از کدام فضاهاى ایجاد گشته، میتوان ایستادگى نموده و چه نوع بدیل هاى اجتماعى، هر چند جزئى و کوتاه مدت اما در راستای استقرارِ مناسباتِ دمکراتیکتر و عادلانه تر را میتوان در حوزه عمومى مطرح نمود. امروزه در ایران شاهد هستیم که موج دیگری از خصوصى سازی از طرف دولت به میان کشیده شده و قرار است که سهام شرکتهای بزرگِ دیگری (حدود ۱۰۲ شرکت) مثل پتروشیمی دماوند و کشت و صنعت و نیشکر هفت تپه، به بخش خصوصى (وابستگانِ حکومتى) واگذار گردند. از منظر جنبش چپ یکى از راه کارهای موثر در این رابطه میتواند دامن زدن به مطالباتى از قبیلِ خرید و یا اجاره این نوع واحدهای اقتصادى بوسیله کارگران از دولت باشد. البته راه هاى متفاوت برای تهیه پیش قسط و مخارج اولیه پیدا میشوند. در واقع برخى از بانکها و موسسات مالی را هم که به دلایل گوناگون (از جمله ورشکستگى) به سرنوشت خصوصى سازی دچار شده و یا در آن پروسه قرار میگردند را هم میتوان به اشکال تعاونى و اشتراکى، تحت قیّمومت نهادهای دولتى و عمومى محلى (ب.م، استاندارى، شهردارى و انجمن هاى شهر و ده) در اختیارِ کارکنان این واحدها گذاشت. البته روشن است که با توجه به موانع عظیم و از جمله سلطه نظام استبدادى/مذهبى و واکنش هاى شدید از طرف کانون هاى قدرتِ سرمایه دارى (در ایران الیگارکهای وابسته به حکومتگران) امکان اینکه این نوع راهکارها و گزینه هاى رادیکالِ دمکراتیک مادیت پیدا کنند، بسیار کم است. اما بهرحال بر عهده جنبش سوسیالیستى و مدافع منافع کارگران، زحمتکشان و محرومان است که همواره با ارتقاء شناخت از شرایط ویژه، علاوه بر افشاگرى از مناسبات غیر آزاد و ناعادلانه، آلترناتیوهای کوتاه و دراز مدت خود را نیز به مثابه پیش درآمدهای ساختارى و نهادى برای تحولات عمیق تر در آینده، در افکار عمومى تبلیغ و ترویج کند.

هم اکنون در برخى از کشورها، طیفهائى از بخش آگاه و معتقد به دمکراسى و اقتصادِ مشارکتى در میان جنبش کارگرى، با تشکیل تعاونیهای کارگرى که تحت مالکیت و کنترل جمعى از طرف کارکنانِ آن هستند، در راستای استقرارِ مناسبات غیر سرمایه دارانه قدمهای جدی برداشته اند. در کنوپریتیوهای ماندرگان (در ایالت بَسک، اسپانیا)، چندین دهه است که بیش از ۸۰ هزار کارگر گزینه هاى ساختارى یعنى تعاونیهای خود را در مقابل کمپانیهای خصوصى براه انداخته اند. در امریکا بر اساس آمار داده شده از طرف فدراسیون تعاونیهای کارگران بیش از ۴۰۰ تعاونى مشغول به کار هستند. شواهد نشان میدهند که طی سالهای اخیر، این تعاونیها از شرایط بهتری

برای مقابله با بحران اقتصادی برخوردار بوده اند {۲}. در برخی از کشورهای توسعه یافته (بویژه در ونزوئلا و بولیوی و تا حدی در آرژانتین و برزیل)، نیز، کمابیش تحت حمایت دولتهای انتخاب شده از طرف اکثریت توده های مردم، این نوع خودمدیرتهای کارگری در اشکال تعاونیها و موسسات اجتماعی به تجربه گذاشته شده اند. در ونزوئلا تحت حمایت حکومت و در راستای تقویت مشارکت مردم در اداره امور اجتماعی/اقتصادی، صدها واحد بزرگ اشتراکی تحت عنوان ای پی ای سی (EPSC) که خود مجموعه ای از هزاران شوراهای کمونی را در برمیگیرند، به اشکال دموکراسی مستقیم و خودمدیریتی بیش از ۷۰ هزار تعاونیهای اقتصادی را اداره میکنند {۳}. در بولیوی، در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۱۳، به حکم رئیس جمهور آن ایوو مورالز، پروسه واگذاری واحدهای اقتصادی ورشکسته و یا در معرض انحلال قرار گرفته به کارگران آن واحدها، تحت عنوان "موسسات اجتماعی" شروع شد. شرکت اناتیکس (Enatex) با درآمد سالانه ۷.۷ میلیون دلار از ژوئن ۲۰۱۲ تحت مدیریت و کنترل جمعی کارکنان خود قرار گرفته است {۴}. در آرژانتین تعدادی از کارخانجات تحت اشغال کارگران از سالهای ۲۰۰۰ هنوز بطور تعاونی بر روی کار هستند.

در واقع نکته اصلی در طرح این بحث این است که از نقطه نظر جنبش چپ، با توجه به ویژگیهای جامعه میتوان در ابعاد گوناگون ارزشهای اصلی سوسیالیستی یعنی تقویت دموکراسی و اقتصاد مشارکتی را همواره در مسیر مبارزات سیاسی مورد تاکید قرار داد. بدین گونه که در صورت وجود فرصتهای اجتماعی چه در دوران قبل از پیروزی انقلاب دموکراتیک و چه پس از آن، مهم است که از تمامی موازین و اشکال تجربه شده و نهادهای گشته سیاسی/اجتماعی/اقتصادی در ایران و جهان جهت بهبودی وضعیت زندگی برای مردم و بویژه زحمتکشان و محرومان استفاده نمود. در شرایط کنونی تحت سلطه نظام مذهبی/سیاسی مسئله عمده عبور از جمهوری اسلامی و استقرار نظامی جمهوری و حقوق بشری است و بدیهی است که در یک ایران آزاد و متعهد به حقوق مدنی، مبارزه برای اهدافی چون عدالت اقتصادی و دموکراسی واقعی نیز نتیجه بخش تر خواهد بود. اما اذعان این نکته نمیتواند اینگونه تلقی گردد که تا استقرار دموکراسی، تاکید بر مطالبات عدالتجویانه اقتصادی/اجتماعی از اهمیت لازم برخوردار نباشند. ایجاد هرنوع بهبودی در زندگی توده های مردم در هر شکل و با هر سطح از مضمون، قدمی بجلو است. طرح خواست های کارگری مانند حق اعتراض، اعتصاب و سازمانیابی مستقل کارگری و از جمله تشکیل تعاونیها و واحدهای اقتصادی، تحت مالکیت و کنترل اجتماعی مستقیم

کارکنان از جمله مطالباتی هستند که میباید در صدر شعارها و مطالبات از سوی جنبش کارگری و اپوزیسیون دموکراتیک، بویژه بخش چپ آن قرار داشته باشند. اما ظرافت مسئله در این است که از زاویه اعتقاد به ارتجاعی بودن و نبودن طرفیت اصلاحی در نظام و آگاهی از علت واکنشهای متفاوت سیاسی از طرف جناحهای رژیم که عمدتاً بخاطر حفظ نظام، در پاسخ به مقاومت و مبارزه از طرف جنبشهای مردمی و بویژه جنبش کارگری انجام میگردد، مهم است که از فرصتهای مقطعی برای پیشبرد مبارزات در جهت هرچه بیشتر رادیکالیزه کردن مطالبات استفاده گردد. بدین گونه که کمک به شکل گیری و همکاری بین کمیته ها و سندیکاها، مستقل کارگری، حمایت از مطالبات صنفی و دموکراتیک آنها و تلاش برای پیوند زدن و ایجاد همبستگی بین جنبشهای گوناگون مردمی بخودی خود یک حرکت عظیم برای تقویت حرکت اعتراضی مردمی است که فعالان آن با اتصال پایگاههای متنوع اجتماعی به هم، قادر میگردند که زمینه های ایجاد یک اپوزیسیون گسترده مردمی را فراهم کنند.

۲۱ می ۲۰۱۴

۱- ایران تایمز بین الملل ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۳ / ۲۰۱۴، May ۱۶

۲- (Chift Change, a film featured on Moyers & Company, March ۲۴, ۲۰۱۳).

۳- Federico Fuentes, "Venezuela's ۲۱st Century Socialism" in Magazine Green Social Thought (www.greens.org/s-r/), winter ۲۰۱۴.

۴- Life on the Left authorizes workers to take over closed or abandoned firms, Richard Fidler, Bolivian Government web site www.Life on the Left.

جنبش لغو اعدام و گام های تازه!



تقی روزبه

مهم مشارکت هرچه گسترده تر در این روند، تعمیق و ارتقاء جنبش از حرکت خزنده به حرکتی مستقیم و خنثی کردن ترفندهای رژیم برای

پنهان نگهداشتن نقش خود در تولید و کاربردخسونت عریان و دولتی است.

ایران تحت قیمومیت حکومت اسلامی امروزه با داشتن بالاترین رتبه سرانه اعدام در مقیاس جهانی شهره آفاق است. شاخصی که به تنهایی برای برملاکردن عمق انحطاط و ماهیت ضدبشری آن چه که مدینه فاضله اسلام سیاسی می خوانند و خامنه ای رسالت بردن مردم به بهشت را برای آن قائل است، کفایت می کند. اما این پدیده تلخ تنها یک روی سکه واقعیت جامعه است. آن سوی دیگرسکه وجودجنبش خزنده ای است که از جمله علیه سيطرة مذهب (آنهم با یکی از ارتجاعی ترین قرائت ها) و گشودن راهی برای عبور از این بختک ضدتاریخی در تکاپوی مستمر است. البته وجودیک جنبش زنده و پویا و توفنده (و فراتر از شکل کمابیش خزنده کنونی)، در جامعه ای با بیشترین سرانه کشتاررسمی نه فقط امری ضروری و اجتناب ناپذیراست، بلکه طبیعی ترین پدیده ای است که انتظارش می رود. با این وجود سرکوب سیستماتیک و فراگیراستبداد مذهبی از یکسو و وجودبرخی اشتراکات فرهنگی و ارزشی واپسگرا در بخش هایی از جامعه و هم پوشانی آن با قدرت حاکمه ای که استفاده ابزاری از مذهب را به یکی از مهمترین اهرم تأمین سلطه خود تبدیل کرده است، و گسست های ناشی از این هم پوشانی، مانع شکل گیری یک جنبش توفنده و نیرومندضداعدام شده است. با این وصف، علیرغم فضای سنگین سرکوب و اختناق، رفته رفته شاهدتکوین و گسترش دامنه جنبش ضداعدام، گرچه نه هنوزبه قدرکافی نیرومند، بلکه درشکل کمابیش خزنده اما درعین حال واقعی و بالنده هستیم. در این جنبش البته نهادها و افرادفعال و شاخصی حضورمؤثردارند اما دامنه این جنبش بسی فراتر از این یا آن نهاد و این یا آن فردشاخص است و بیش از آن که با سروصدا و شعار و اطلاعیه این یا آن نهاد و افرادمعین و شاخص تعریف و نمایندگی شود، با نقش آفرینی بازیگران گوناگون وچه بسا از جنس مردم معمولی و بی نام و نشانی نمایندگی می شود که مشغول زدن نقب به آنسوی دیواره های "باید و نبایدها، و خطوط احکام حکومت اسلامی" است. ترک خوردگی ها در چون و چرای احکام قرون وسطائی و ضدبشری قصاص و روندبی اعتبارشدن آنها، رواج کمپین های متنوع لغواعدام، گرچه بخشا به شکل حرکت خزنده وغیرمستقیم، یعنی درخواست عفو از خانواده ها و بهره گیری از حفره های قانونی تا تحمیل اصل مطالبه لغواعدام به رژیم، از مهمترین ویژگی این جنبش در شرایط کنونی است.

نگاهی به نمایه و آسیب پذیری های این جنبش:

در احکام قضائی جمهوری اسلامی قانون قصاص در چارچوب تعیین مجازات برای جرم های گوناگون و جنبه های عمومی آن، به خانواده آسیب دیده و باصطلاح اولیای دم (صاحبان خون)، این حق و اختیار- صرفنظر از کم و کیف واقعی آن- داده شده است که در اجرائی و یا عدم اجرائی شدن حکم قصاص (اعم از اعدام و یا سایر احکامی چون کورکردن چشم و...) مستقیماً دخیل باشند. و همین مسأله سبب شده است که از یکسو حکومت بر حسب ظاهر هم شده بخشی از بار مسئولیت جنایت خود را به گردن شهروندان بیافکند (به عبارتی آنها را در جنایت خود سهیم نماید) و از سوی دیگر هم متقابلاً بستری شده است برای پیشروی خزنده جنبش که با مخاطب قراردادن شهروندان و از طریق ترویج اشاعه این گزاره که "در عفو لذتی است که در انتقام نیست" گام های عملی را در جهت کاستن از دامنه خشونت رسمی اعدام بردارد. همین نکته یعنی تمرکز بر خانواده قربانیان و مخاطب قراردادن مستقیم آن ها که در عین حال به معنای مخاطب قراردادن رژیم و احکام قضائی آن به نحوی غیرمستقیم است که به جنبش ویژگی یک حرکت خزنده را داده است، که البته به نوبه خود دارای محدودیت ها و آسیب پذیری هائی است که اگر در روند تکوین خود هوشیارانه از محدودیت های خود فراتر نرود، می تواند در دام چاله رژیم بیفتد و چه بسا ناخواسته برآموزه ها و احکام قضائی رژیم و "حق اولیای دم" مهر حقانیت بزند و باین ترتیب آماج اصلی یعنی خشونت متبلور در نظام حقوقی قرون وسطائی رژیم و نقش آن در ارتکاب جنایت را کمرنگ نماید. به همین دلیل لازم است در فرایند رشد این جنبش بروجوه دیگری از آن که ارتقاء دهنده غنای جنبش و زدودن محدودیت های آن است و در خدمت تبدیل این جنبش به حرکت مستقیم و در راستای زدن نقب به اعماق جامعه قرار دارد، انگشت تأکید نهاد.

لحظه وقوع "حماسه"!

مصادق بارز این لحظه، بخشش خانم سامره علی نژاد از قاتل فرزند دلبندهش دریای چوبه اعدام بود. او با نواختن یک سیلی نمادین به صورت محکوم و بیرون کشیدن حلقه طناب دار از گلوی وی و فرستادن خشم و کینه فوران کرده به پستوی دل، و در تعبیری دقیق تر در یک لحظه "نیمه حماسی"، قطعه درخشانی از گذشت یک مادر داغ دیده را به نمایش گذاشت و در برابر دوراهی کوبیدن بر طبل بازتولید چرخه خشونت و یا عبور از آن، دومی را برگزید. او که در طی این آزمون بزرگ یک شبه از یک فرد گمنامی که صرفاً دغدغه فرزندش را دارد به یک سوژه داغ و سرشناسی تبدیل شد که در عین حال روایت گرد دغدغه های بزرگتری

هم شد. چنان که نام و آوازه اش نه فقط درخاک ایران بلکه در بیرون از ایران هم پژواک گسترده یافت و شهرداراستانبول او را به عنوان مادر نمونه برگزید و برای تجلیلش از وی دعوت به عمل آورد. در گفتگویی که روزنامه گاردین با او به عمل آورد، گفته است که بارها فرزندش به خواب او آمده و درخواست عفو قاتل خود را کرده است. او می گوید با وجود آن که با از دست دادن پسرش احساس می کند عضوی از بدن خود را ازدست داده است اما اینک و پس از آن بخشش احساس آرامش و سبکی می کند و از این که مردم را با این تصمیمش خوشحال کرده است خوشحال است.

ناگفته نماند "حماسه" آنگاه حماسه و تکمیل می شد که کنشگرما نه فقط از حق کشتن دیگری و انتقام گرفتن و افزودن خانواده عزاداردیگری بر خانواده ای موجود، همانگونه که اتفاق افتاد صرفنظر می کرد بلکه اساسا چنین وجودچنین "حق" را که انسان را به گرگ انسان ها تبدیل می کند، از خود و انسان ها و دولت ها سلب می کرد و باین ترتیب در لحظه قوع حماسه کشیده بریناگوش نظامی می نواخت که حیات یک انسان را دربرابرمرگ انسان دیگری قرارمی دهد: وللقصاص حیات یا اولی الألباب!

نقب جنبش به قلب ها!

سوای بیان رازورزانه ای که معمولا درتبیین این نوع گذشت ها بکارگرفته می شود، اما آنچه به اقدام سامره اهمیت و معنای نمادین می دهد و آن را یکشبه به یک رخداد تبدیل می کند، گره خوردگی آن با خواست کانونی شده میلیونها شهروندایرانی و آرزوی انبوهی از فعالان اجتماعی داخل کشور و جهان است که با هزاران شبکه و حلقه های مرئی و نامرئی اعتراض و تمنای خود را برای نجات محکوم از حلقه طناب دار و از کارانداختن داس مرگ، داسی که جمهوری اسلامی در اصل برای بقاء و بازتولیدخود بکارگرفته است و حتی آشکارا برای ایجادرعب و ترس برجامعه از آن به وفور بهره گرفته است، به خانواده مقتول رله می کردند. و همین واقعیت است که آن لحظه را به یک لحظه مهم، لحظه ای که سامره و سامره ها را به نماداین خواست میلیون ها تن تبدیل می کند، که با صدای رسا و بلندی به اعدام و خشونت "نه" بگوید و به توقف گردونه مرگ "آری" تبدیل می کند. در اینجا سامره از خود و خانواده و خواب های پریشاننش گذرکرده و به نمادیک خواست انسانی و متمدنانه، و در قدو قامتِ خواستی در ملتقای عبورِ نفس گیر و گام به گام انسان از دوران نیمه وحشی به انسان متمدن و مدرن درخورزمانه اش ظاهر می شود. در اینجا سخن از

آن تمنا و خواست میلیونی و آن تموجی درمیان است که گوشه ای از آن را می توان در ارسال میلیونی اس ام اس هائی دید که به حمایت از بخشش از جانب خانواده داغدیده به قتل رسیده به حرکت درآمدند. بی تردید فعالان اجتماعی داخل و خارج در شروع و دامن زدن به این جنبش نقش حیاتی داشته و دارند، اما درعین حال باید توجه داشت که هیچ جنبشی بدون نقب زدن به قلب و باورشهروندان عادی قادر به تغییرفضای عمومی و گفتمانی جامعه نیست. و البته هیچ جنبشی هم بدون تکاندن خود از رسوبات کهن و فاصله گرفتن از هم پوشانی ها با قدرت حاکم و سوداهای آن و شفاف ساختن مطالبات و مخاطب خود قادر به تغییرشایسته و ژرف بستریست خود نیست.

ب- نمونه سامره تنها یک فراز و موردبرجسته ای از واقعیت وجودی جنبشی درحال شدن و درای پتانسیل فرارونده است. موارد و فرازهای دیگری هم وجود داشته اند و وجود دارند که به همین اندازه دارای اهمیت است. هم اکنون جنبش نجات ریحانه جباری زنی ۲۶ ساله برای نجات از حلقه دار نیز جریان دارد و کمپین جهانی گسترده ای برای آن شکل گرفته است. طوماردها هزارنفری، حضورفعال هنرمندان و فعالان اجتماعی داخل و خارج درآن، و به عنوان نمونه نامه اصغرفرهادی به مادرمقتول*، درخواست نهادهای حقوق بشری، شهیراحمد و اتحادیه اروپا و بسیاری دیگرتنها گوشه هائی از ابعاداین حرکت فراملی را به نمایش می گذارد. موارد در گذشته هم کم نیستند. لغو حکم سنگسارسکینه محمدی در زیرفشاریک کمپین برآستی گسترده و نیرومند جهانی که رژیم را ناچاراز لغو حکم کرد، و نیز گذشت آمنه بهرامی* در واپسین دم از قصاص کورکردن چشمان کسی که پیشتر با پاشیدن اسید برچهره اش، او را برای همیشه از بینائی و چهره طبیعی خود محروم ساخت، از نمونه های برجسته آن هستند. اخیرا دادستان کل رژیم در گزارش خود از ۳۷۵ مورد گذشت اولیای دم درسال گذشته خبر داده است. هم چنین روزنامه ها از نجات ۷ نفر اعدامی در نیشاپور و ۷ نفر در زنجان و یک نفر در لرستان گزارش داده اند.

ضرورت خنثی کردن فریب ها و ترفندهای رژیم

ج- رژیم جمهوری اسلامی که زیرفشارسنگین داخلی و خارجی و از جمله بدلیل نقض گسترده و خشن حقوق انسان و ابعاداعدام ها قراردارد، به مانورهای رذیلانه برای کاستن از فشارجهانی و بهره برداری از جنبش عفو و گذشت و حتی مصادره و از آن خودکردن آن برآمده است. از یکسو بیدادگاه های آن پی درپی احکام قتل و قصاص صادر می کنند و از سوی دیگر به دروغ مدعی اند که گویا خود شائق به اعدام نیستند و

اولویت و تلاش آنها معطوف به بخشش قربانیان از سوی اولیای دم هستند! (انگار که خودهم باورشان شده که بیدادگاه های آنها برآستی فرامین نازل شده از آسمان را اجرامی کنند و نه سوداهای پلید خود را). باین ترتیب رژیم در تلاش است که جنبش نجات اعدامی ها و "گذشت و بخشش" خانواده ها را به حساب خود بریزد و از این طریق همانطورکه اثره ای -دادستان کل- گفته است وانمودکند که گویا حکومت اسلامی در تلاش برای کاستن از تعداداعدامیان است. هدف البته کاستن از سنگینی فشاربرخود است. در حقیقت دربهترین حالت برای فریب جهان، قصد رژیم- آنها هم زیرفشارروزافزون افکارعمومی- کاستن ازصف طویل اعدامیانی است که در بازداشتگاه ها در انتظارمرگ به سومی برآند. بی آن که تن به عقب نشینی از احکام عهدبوقی خود و تمکین به قواعدامروزین حقوق بشر بدهد.

د- بدیهی است که درسوی مقابل، فشارافکارعمومی داخلی و جهانی و همه کنشگران و فعالان اجتماعی لازم است تمرکزخود را برخنثی کردن این نوع فریب کاری ها و فراافکنی ها، و بر لغواعدام و تغییرقوانین قضائی قرون وسطائی، و توانمندسازی و بالیدن جنبش به سمت و سوی حرکت مستقیم و طرح و تحمیل مطالبه لغواعدام ازسوی رژیم و تغییرقوانین قضائی و توقف شکنجه و نیز آزادی زندانیان سیاسی و تمکین به حقوق جهان شمول انسان قراردهد و اجازه ندهد که رژیم با فراافکنی و ادعاهائی چون "حق اولیای دم" بارجنایت خود را بردوش مردم بیفکند.

هم چنین جنبش لغواعدام باید بتواند با تبلیغ و ترویج و آموزش و آگاهگری و برپاکردن کارزارهائی به زدودن رسوبات گذشته و آموزه های ارتجاعی و ضددموکراتیک مبادرت ورزد و دراین میان بویژه باانتقاده شرکت چندش آوراهاالی در نمایشات خیابانی اعدام ها، باید آن را به یک ضدارزش عمومی تبدیل کند و رژیمی را که در تلاش است تا بدین وسیله ارتکاب به جنایت خود را خواست مردم عنوان کند، خلع سلاح و منزوی سازد. فقر و تنگدستی برخی محکومان برای پرداخت دیه هم بخشی از جنبش لغواعدام است، که در این مورد نیزموردی از نقش مثبت فعالان اجتماعی و هنرمندان برای تأمین نیازهای قربانی و نجات از اعدام وجود داشته اند، هم چنان که فقر و بدبختی شماری از خانواده های مقتول و نیزبرخی برخوردهای ناهنجاری که مصیبت ها و مشکلات و وضعیت روحی آن ها را در نظر نمی گیرد بخش دیگری از این ماجراست. بی تردید درگسترش جنبش لغواعدام و در راستای ارتقای آن به جنبشی مستقیم و بالنده تردهها و صدها نکته وجود دارد که تنها

توسط کنشگران و درمیدن عمل قابل درک است.

مهم مشارکت هرچه گسترده تر در این روند، تعمیق و ارتقاء جنبش از حرکت خزنده به حرکتی مستقیم و خنثی کردن ترفندهای رژیم برای پنهان نگهداشتن نقش خود در تولید و کاربردخشونت عریان و دولتی است. خروجی این جنبش باید چنان کمانه کند تا رژیم که در اصل، خود با سیاست های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و قضائی و مسلکی قرون وسطائی اش منشأ عمده و اصلی فقر و تباهی و خشونت بشمارمی رود، نتواند چهره خشن و پلید خود را در پشت ادعای "خواست مردم" پنهان سازد. و این البته مستلزم چنان صدای بلند و فراگیری از سوی جنبش لغو اعدام است که رژیم را در اوج انزوایش و تنگناهایش، در 'کنج رینگ به نمایش بگذارد. گذر از مرحله "عفو و بخشش" به مرحله تحمیل "لغو اعدام"، از طریق تقویت جنبه های پیشروموجود در جنبش، بی آن که از جنبه های مثبت فرهنگی و اجتماعی و انسانی خشونت زدائی نهفته در جنبش بخشش را وانهد و از آن غفلت ورزد و بی آن که بفرمایند نقب جنبش به اعماق جامعه خللی واردشود، تلاش ها باید اساساً بسمتی متمایل شود، که آماج و مخاطب اصلی آن قدرت حاکمه درعین رسوب زدائی از بستر جامعه باشد.

۱۷-۰۵-۲۰۱۴ ۱۳۹۳-۰۵-۲۷

مادر سال استانبول

ایسنا:

[/http://isna.ir/fa/news/۹۳۰۲۲۰۱۲۹۵۰](http://isna.ir/fa/news/۹۳۰۲۲۰۱۲۹۵۰)

نامه اصغرفرهادی:

<http://tnews.ir/news/DEC۱۲۳۹۰۵۸۰۶.html>

شهروندی جهانی و دردسرهای جمهوری اسلامی! و بلا تکلیفی سکینه محمدی بین ماندن و نماندن!

http://taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۴/۰۳/blog-post_۴.html

گذشت آمنة بهرامی و خشونت نهادی شده در قانون قصاص

<http://taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۱/۰۸/blog-post.htm>

لشکر بیکاران در سرمایه‌داری معاصر

رضا اسدآبادی



این طبقه‌ی کارگر است که باید در کنار اهداف خود، آن وظایف را نیز پیش ببرد و پروژه‌ی نا تمام مدرنیزه کردن ایران را تکمیل کند و از سوی دیگر، با هژمونی یافتن خود مطالباتش را در صدر مطالبات اقتصادی قرار دهد.

الف) بیکاری از منظر اندیشه‌های اقتصاد متعارف:

اکنون که این مطلب نوشته می‌شود (به تعبیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول)، نرخ بیکاری در کشورهای جنوب اروپا، خاورمیانه، آمریکای شمالی و ... به طور متوسط به رقم ۲۰ درصد نزدیک می‌شود. نرخ بیکاری در اسپانیا و یونان ۲۴ درصد و ۲۶ درصد، ایران و سوریه نزدیک به ۲۰ درصد، ایالات متحده حدود ۱۰ درصد و آرژانتین و شیلی حدود ۱۶ درصد.

با این توصیف، به چه دلیل می‌توان بیکاری را پدیده‌ای ویژه و ذاتی - نظام سرمایه‌داری دانست؟ پاسخ مناسب به این سوال را می‌توان از این رهگذر به دست آورد: «صرفاً در این شیوه‌ی تولید و سازماندهی اقتصادی است که صاحب وسائل تولید تنها در شرایطی نیروی کار را باید به کار ببرد که تولید کردن برای او، حداکثر سود را در یک بازار رقابتی ایجاد کند. در غیر این صورت بنگاه سرمایه‌داری به مرور از دور رقابت‌های بازاری خارج می‌شود». به همین جهت تنها در این فرم اقتصادی و اجتماعی است که این سطح از بیکاری می‌تواند وجود داشته باشد. برخی مانند اقتصاد دانان نهادگرا*، بیکاری‌سازی‌های گسترده‌ی نیروی کار سرمایه‌داری معاصر را در عواملی چون: «گذار به سمت اقتصاد اطلاعاتی، کاهش هزینه‌های مبادله‌ی تجاری، کاهش هزینه‌های جاری بنگاه‌های بزرگ، پیچیده شدن وسائل تولید، نیاز کمتر تکنولوژی معاصر به مصرف نیروی کار در پروسه‌ی تولید و نهایتاً در پدیده‌ی ای که «انقلاب دانایی» می‌خوانند» جستجو کردند.

این مساله موجب شده است که بخش زیادی از نیروی کار فعال جهان بلا استفاده بماند و از چرخه‌ی بازار کار خارج شود. از نقطه نظر آنان،

صنعت‌زدایی و کاهش تولید فیزیکی (و گرایش شرکت‌ها به فروش لیسانس‌ها و امتیازات و فناوری و اطلاعاتِ خود) و جدایی بخش مادی اقتصاد از بخش پولی و مالی و اعتباریِ آن موجب شده است که نیروی کار فعال در کشورهای توسعه یافته به نیروی کار پیشرفته‌ی فن‌سالار و غیر بدنی تبدیل شود. به عبارتی ما دیگر با مفهوم طبقه‌ی کارگر (به معنای کلاسیک کلمه) مواجه نیستیم. ۱.

سخنگویان داخلی این نظریات نهاد گرایانه (که در ایران و در بین اصلاح‌طلبان هم طرفدارانی دارند) حتی اعتراضاتی مانند جنبش وال استریت را هم تا حدی ناشی از همین پدیده می‌دانند. ولی بسط نیافتن این اعتراضات به کشورهای شرقی و عقب‌افتاده‌تر را چگونه می‌توان بر اساس همین منطق تبیین نمود؟ در شرایطی که در آن کشورها به دلیل شرایط تقسیم کار جهانی و سود ده بودن تولید و پایین بودن دستمزد نیروی کار و غیر متشکل بودن تشکلات کارگری، هنوز تولید در نقطه‌ی ایده‌آلِ خود قرار دارد و به عبارت دیگر، ویژگی‌های اساسی نظام سرمایه‌داری - بر خلاف تصور نهادگرایان جدید- دگرگونی خاصی نکرده و در این میان تنها شدت استثمارِ نیروی کار انتقالی جغرافیایی داشته است. امروز ارزش اضافه‌ای که در قرن نوزدهم نیروی کار انگلیسی و آمریکایی با ۱۴ ساعت کار تقدیم سرمایه‌دار می‌کرد را کارگران چینی و آسیای شرقی با ۱۲ ساعت کار و با جمعیت نزدیک به سه میلیاردی خود در اختیار صاحبان سرمایه قرار می‌دهند. ۲.

از سوی دیگر اقتصاد دانان مدافع نظام بازار، دخالت دولت‌ها را عامل افزایش بیکاری معرفی می‌کنند! سخنگویان ایرانیِ لیبرالیسم مدعی‌اند که وجود قوانینی مثل «قوانین کار» (مثلاً در ایران) و همین حداقل‌های تامین اجتماعی کارگران در ایران و جهان و ممنوعیت‌های حقوقیِ کارفرمایان برای اخراج نیروی کار و ... موجب شده است که استخدام نیروی کار جدید در بنگاه‌ها و شرکت‌های خصوصی کاهش یابد. از دیدگاه آنان، اگر دولت‌ها برای جذب آرای مردم اقدام به دخالت در بازار کار به نفع مردم نکنند، شرایط اشتغال در بلند مدت! بهبود خواهد یافت. (البته جان مینارد کینز به خوبی پوچی این نظریه را تشخیص داده و خطاب به این افراد گفته بود: "در بلند مدت همه‌ی ما مرده ایم!") .

ولی این دسته اقتصاد دانان به ما جواب نمی‌دهند که این چه «نظام طبیعی» و «نظم خود انگیخته» ای است که دولت‌ها برای جذب حداقل آرا و کسب رضایت اکثریت، همواره باید بر خلاف قواعدش عمل کنند؟!

ب) عدم صحت چند تئوری به ظاهر جهان شمول:

در سال‌های میانی قرن بیستم یکی از پیروان کینز** به نام فیلیپس، برای توجیه ضرورت اجرای سیاست‌های اقتصادی مورد نظر جان مینارد کینز (مانند انتشار پول و افزایش مخارج و بدهی‌های جاری دولت و تحریک تقاضا و ثابت نگه داشتن بازار کار در شرایط رکود اقتصادی)، بحثی پیرامون «نسبت عکس تورم و بیکاری» را در اقتصاد مطرح کرد. منحنی فیلیپس توضیح می‌داد که سیاست‌های دولت رفاه کینزی - که ایجاد تورم می‌کند - دیگر اسباب واهمه نیست. چون در برابر رشد تورم و سطح قیمت‌ها، نرخ بیکاری کاهش خواهد یافت و «اشتغال کامل» سرمایه و نیروی کار - که مورد ادعای علم اقتصاد لیبرال بود - تازه در آن شرایط برقرار می‌شود. به همین سبب از دیدگاه او می‌توان پس از رفع بیکاری، دوباره به سیاست ضد تورمی و رشد محور برگشت. اما اقتصاد دان نئولیبرالی مانند میلتون فریدمن، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ آمارهای تجربی ثابت نمود که این نظریه دارای اشکالات اساسی است و این نسبت عکس تورم و بیکاری، صرفاً در چند حالت خاص گرفته شده و منطق معینی ندارد. جداول آماری او که اتفاقاً درست هم بودند ثابت می‌کرد که در سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، لزوماً تورم‌ها، اشتغال‌زایی و رفع بیکاری را در جوامع به همراه نیاورده‌اند و گاهی همزمان با بیکاری، تورم نیز وجود داشته است. ضمن اینکه کمیت منطق علیّتی این تئوری نیز لنگ می‌زند. ۳

ولی پیش فرض‌های اقتصادی نئوکلاسیک و نئولیبرال نیز از حیث منطق علمی، دست کمی از رقیب کینزی خود نداشت. چرا که آنان مدعی بودند: «وجود تعداد مشخصی از بیکاران در اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری طبیعی است!» نظریه‌ای که فریدمن از آن به عنوان «بیکاری طبیعی در بازار کار» یاد می‌کند، بیان می‌کند که: «در صورت عدم دخالت در بازار آزاد سرمایه، این بیکاری طبیعی به حداقل خود می‌رسد». البته حتی نسخه‌های تعدیل ساختاری - که الهام گرفته از نظریات فریدمن بود - در کشورهای در حال توسعه نیز نتایج مناسبی در بر نداشت و حتی بیکاری را افزایش داد. ۴

میلتون فریدمن علاوه بر ضروری دانستن سطحی از بیکاری در اقتصاد به منظور ورود نیروی کار ایده آل به بنگاه‌ها و شرکت‌های اقتصادی (و تایید تلویحی ادعای مارکسیست‌ها پیرامون موضع نظام سرمایه‌داری در قبال بیکاری)، از شکستن مقاومت اتحادیه‌های کارگری برای کامیابی صاحبان سرمایه دفاع کرد. ۵

امروز نیز هر دولتی که نسبت اش با تشکیلات صنفی کارگری و نیروهای مخالف کالایی کردن جامعه نسبت جن و بسم الله باشد، بی شک، رفتار اقتصادی اش نیز نسبت وثیقی با تزه‌های فریدمن یا نسخه‌های مقررات زدایی بانک جهانی دارد. حتی اگر پرچم آن دولت منقش به شعار «مرگ بر لیبرالیسم!» باشد، باز فرقی به حال جهان واقع نخواهد کرد و واقعیت، همان واقعیت تلخ روزمره‌ی سرمایه‌داری است. ۶

اغلب نحله‌های چپ گرای اقتصادی، قائل به این هستند که تداوم حیات سرمایه‌داری و جوهره‌ی آن با گونه‌ای از تجمع نیروی کار فعال فاقد شغل گره خورده است. بطور مثال، مارکس -در بحثی پیرامون رفتار شناسی سرمایه- به تفصیل به این مساله پرداخته است:

سرمایه اینجا به مثابه استعاره‌ای از عملکرد تعین یافته‌ی صاحب آن - زمانی که به قصد حداکثر کردن سود و انباشت و بازتولید سرمایه وارد بازار می‌شود- مطرح است. در این حالت سرمایه بر سر میزان دستمزد با نیروی مزد بگیر چانه‌زنی می‌کند. این چانه‌زنی -که لیبرال‌ها آن را نادیده می‌گیرند- برای حداقل کردن دستمزد نیروی کار انجام می‌گیرد و بخشی از مبارزه‌ی طبقاتی واقعی است که بر خلاف ادعای اقتصاد دانی مانند محمد طبیبیان***، دوره‌ی آن تمام نشده است! چرا که سرمایه‌داری به گروگان‌گیری کار و نتیجتاً ایجاد «ارتش ذخیره کار» نیاز دارد.

مارکس در دست نوشته‌های خودش، قوت و توانایی مانور سرمایه و طبقه‌ی صاحب سرمایه و دولت سرمایه‌داری را در تحلیل نهایی با این می‌سنجد که نسبت ارزش اضافی استخراج شده از نیروی کار به ارزش تولیدات و از سوی دیگر نسبت سرمایه‌ی ثابت (قیمت وسائل تولید) به سرمایه متغیر (دستمزدها) چگونه باشد. این نسبت یا "ترکیب ارگانیک سرمایه" در نهایت ترکیب ارگانیک قوای حافظ سرمایه و توان تهاجم آن را نیز تا حدی بیان می‌کند. اما چرا این اتفاق می‌افتد؟

کارل مارکس پاسخ این مساله را در بحث «از خود بیگانگی نیروی کار» در دست نوشته‌های اقتصادی- فلسفی ۱۸۴۴ به تفصیل می‌آورد. برای تقریب به ذهن، فرض کنید شما در یک جامعه‌ی بت پرست زندگی می‌کنید. بعد از مدتی متوجه می‌شوید که این خود مردم هستند که با کرنشهای خود، بت‌ها و اربابان بت پرستی و ساز و برگ‌های ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک آن بنای اجتماعی را تقویت و بازتولید می‌کنند. مارکس نیز در این دست نوشته‌ها نسبت نیروی کار مزدبگیر به سرمایه را به همین شکل تفسیر می‌کند. یعنی سرمایه در جایگاهی به عنوان

سوژه قرار می‌گیرد که - با آنکه خود دست ساخته‌ی نیروی کار است-، به شکلی بیگانه از او در برابرش بیشتر قد علم می‌کند و حاکمیتش را مستحکم‌تر می‌کند. ۷

به همین جهت سرمایه‌داری در کشورهای در حال توسعه‌ی شرقی، پویا تر و در عین حال سرکوب‌گراتر و ضد کارگری‌تر می‌باشد. سرمایه‌داران (یا به قول لیبرال‌های وطنی و دوستان اصلاح‌طلب و برادران عدالت‌خواه مکتبی: کار آفرینان!) نمی‌توانند باماشین آلات و مواد خام و پلیس و حراست کارخانه و اجاره‌دهنده‌ی زمین بر سر میزان هزینه‌های خود چانه‌زنی کنند، اما در عوض - به لطف روابط نظام سرمایه‌داری- می‌توانند با طبقه‌ی کارگر و نیروی کار تحت استخدام خود بر سر دستمزد چانه‌زنی کنند. بخش عمده‌ی این چانه‌زنی پنهان عبارت است از پروژه‌ی به وحشت انداختن طبقه‌ی کارگر از انداخته شدن از چاله‌ی حداقل دستمزد بخور و نمیر و استثمار، به ورطه‌ی خطرناک بیکاری و فقر و فلاکت مطلق ...

ج) ارتش ذخیره‌ی کار در ایران

صاحبان سرمایه به نسبت میزان انباشت جمعیت بیکار جامعه، می‌توانند میزان دستمزدها را هم پایین آورند. هرچه توده‌ی عظیم بیکاران جامعه رشد یابد، صاحبان وسائل تولید می‌توانند به عبارتی خودمانی (بیشتر توی سر مال بکوبند) و کارگران را با آرائه‌ی این ذهنیت که: «هم اکنون صدها هزار دکتر و مهندس بیکار پشت درب هر بنگاه سرمایه‌داری برای استخدام ایستاده اند!» از اعتراضشان به میزان دستمزدها و نیز از اعتراض به عدم امنیت شغلی منصرف سازند.

همه‌ی این‌ها به این پشتوانه رخ می‌دهد که بحث امنیت شغلی روزانه در اصلاحیه‌ها و تبصره‌های قانون کار بیش از پیش تضعیف می‌شود. برای یک سیستم سرمایه‌داری به هیچ وجه مهم نیست که جمعیت بیکار در لباس گردان‌های توزیع تبلیغات دانشگاه پیام نور، دست‌فروشان مترو، دلان بلیط‌های استادیوم‌ها و خریداران شر و دزدان و اوباش محلات حاشیه‌نشین در بیایند. اینان مجسمه‌های متحرک و ترسناکی هستند از آینده‌ی نیروی کاری که تمکین به منویات صاحب سرمایه و رضایت به مزد پرداخت شده، نداشته است. لولوهای که هر روز در برابرشان رژه می‌روند. گویا همین جمعیت هستند که موجب می‌شوند توده‌ی محروم جامعه، با دیدنشان اصطلاحاً یک نان بخورند و هزار بار شکر به جای آورند! البته این قشر در تاریخ جوامع شرقی و مخصوصاً در تاریخ بلاد اسلامی همواره در قید حیات بوده‌اند و با آنچه روشنفکران ما

«لمین پرولتاریا» میخوانند تفاوت قابل ملاحظه‌ای دارد.

«این جوامع همواره دارای ترکیبی از اقشار حاشیه‌ای بوده است. حمالان، گدایان، پادوهای بازاریان، چاکران روزمزد و ... همواره قشر بزرگی از ضعفای جامعه شهری را تشکیل می‌دادند»^۸. جامعه ایرانی بنا بر تاریخ‌اش و با توجه به وضعیت امروزش، می‌تواند برای بیکاران خود بی‌شمار شغلِ کاذب، دون‌مایه، کاملاً موقت و با درآمد اندک ایجاد کند.

این ویژگی برای جامعه متعارف و یا جامعه غربی مدرن آن چنان تعریف شده نیست. بیکاران در آن جوامع اگر زیر فشار اقتصادی قرار گیرند، یا از دولت مدرن مطالبه بیمه بیکاری یا مطالبه‌ای ایجاد شغل با کمک دولت می‌کنند و در غیر آن صورت نیز اقدام به ایجاد تشکلهای صنفی و فعالیتهای مدنی می‌نمایند. اما از آنجا که در کشورهای کمتر توسعه یافته‌ی خاورمیانه امکان سیاسی ایجاد چنین تشکیلاتی به لحاظ حقوقی - سیاسی وجود ندارد و از آنجایی که جامعه می‌تواند از طریق ته‌مانده‌ی دلارهای نفتی امکان خوشه‌چینی را به طرد شده‌گان اجتماعی بدهد، طبیعتاً آن واکنش متعارف نیز در این مناطق شکل نمی‌گیرد.

ورود نفت به اقتصاد ایران و امکان واردات کالاهای مصرفی بدون تکیه به درآمد مبتنی بر کارِ مولد، این امر را تشدید نمود و با این ثروتِ اصطلاحاً «رانتی» و باد آورده، جامعه ایرانی این قابلیت را یافت که صدها دور مبادله‌ی غیر ضروری را در درون خود شکل دهد و هزینه‌ی مبادله را به شکل تصاعدی رشد دهد تا عده‌ای روزی‌شان قطع نگردد. عده‌ای نیز مانند کارمندان و میانه‌حالان رانت‌خواران دولتی فعال در بازار، مستقیم به شیر نفت وصل بودند و از سوی دیگر عده‌ای می‌توانستند این افراد متصل به شیر نفت را بیش از پیش در جریان مبادلات و خرید و فروش کالا، سر کیسه کنند.

مجموعی مدّور از طراران که هر کس از کنار دستی خود می‌دزد تا زنده بماند و در عین حال همگی از توده‌های مردم عادی وسط دایره نسق‌کشی می‌کنند! یک کالا در این شرایط می‌تواند توسط ده‌ها نفر چرخش یابد و این همه در حالی صورت می‌گیرد که ثروت ناشی از مبادله نمی‌تواند شغل جدید ایجاد کند. درآمد‌های نفتی به این صورت شکلی غیر مولد و ماهیتی ضد اشتغال به خود می‌گیرند و به جای آنکه در سرمایه‌گذاری‌های کلان به جریان بیافتند، عامل افت سرمایه‌گذاری مولد می‌شوند. ۱۰

در ایران نیز از سال ۶۸ به این سو، دلیل عدم بهره وری در برنامه‌های توسعه‌ی دولتها بیشتر «مازاد نیروی کار موجود» تلقی شد. چرا که آنان بر اساس تئوری لیبرالی بهره وری در اقتصاد خرد، نسبت بین ارزش افزوده‌ی ناشی از کار و تعداد نیروی کار استخدامی را در محاسبه‌ی بهره وری و بارآوری تولید به کار می‌بردند که نتیجه‌ی این فرمول بندی ریاضیاتی نا مرتبط با واقعیت، این بود که به اسم «تعدیل نیرو» بخش عمده‌ی ای از کارگران اخراج می‌شدند. این در حالی بود که طبقه‌ی کارگر صنعتی در طول جنگ تحمیلی با شدیدترین خطرات از حمله گرسنگی و بمباران زیربناها و کارخانه‌های ایران مواجه بودند. نکته‌ی قابل اشاره این بود که خود دولت به کارگرانی که خود از اشتغال انصراف می‌دادند (جایزه!) تعیین کرد و از کارگران داوطلب به بیکاری تقدیر می‌کرد! (این امر مستند نیست زیرا در دوره جنگ صنایع با تمام ظرفیت کار می‌کردند و تقریباً بیکاری وجو نداشت علت نهم رفتن خیل عظیم نیروی کار به جبهه‌ها بود و اساساً یکی از ترندهای سرمایه داری برای مقابله با بحران و بیکاری راه انداختن جنگ است)

(د) تضادهای کار آفرینی با منافع کارآفرینان! (نگاهی به نظریه‌ی تقسیم کار جهانی)

یکی از بخشهای پروژه‌ی مشروعیت بخشی به منطق سرمایه و گسترش نوع منحنی سرمایه‌داری در ایران، تبلیغات تریبون‌های پر تعداد مدافعان این پروسه پیرامون نقش سرمایه‌داران ایرانی در ایجاد اشتغال و رفع بیکاری است. آنها با طرح بحث «انگیزه‌های اقتصادی و لزوم تقویت این انگیزه‌ها» به گونه‌ای تبلیغ می‌کنند که در شرایط تحریم و بحران‌های سیاسی (که همواره گریبان گیر نظام سیاسی ایران بوده است) شرایط طبیعی برای رشد سرمایه‌گذاری و رونق کسب و کار وجود ندارد. لذا دولت و جامعه‌ی مدنی به منظور انگیزه سازی برای کارآفرین و افزایش تولید ملی، باید الطاف زیر را مبذول دارند:

الف) مقررات‌زدایی و تضعیف قوانین مربوط به فعالیت نهادها و شرکت‌های خصوصی

ب) اصلاح قانون کار به نفع صاحبان سرمایه و ریاضت اقتصادی بر مبنای کاهش پوشش‌های دولتی

ج) تلاش برای مبارزه با اندیشه‌هایی که میانه‌ی خوبی با فرهنگ و ارزشهای مورد علاقه‌ی مالکان خصوصی ندارند و فرهنگ سازی از سوی

نهادهای مدنی برای دور ریختن افکار منتقد منطق سرمایه

(د) تلاش برای کاهش مالیات‌های بخش خصوصی (حتی بیشتر از شرکت‌های دولتی)

اما نتیجه‌ی کار متفاوت به نظر می‌رسد. گویا به همان میزانی که دولت و جامعه‌ی مدنی قدم در راه اجرای این پیشنهادات می‌گذارند، وضعیت رشد اقتصادی بدتر و بنگاه‌های خصوصی کارگران بیشتری را اخراج و هر ماه تعدیل نیروی بیشتری را در دستور کار قرار می‌دهند. به طوری که دولت دیگر نرخ بیکاری را از تریبون مرکز آمار ایران منتشر نمی‌کند! اما ریشه‌ی عدم استخدام نیروی کار در عین بارآوری کار چیست؟

نویسنده‌ی این سطور معتقد است که بخشی از پاسخ این معما را باید در مقوله‌ی «تقسیم کار جهانی» جستجو کرد. گویا کشورهای صنعتی متروپل با وجود صدور سرمایه، همچنان انحصار خود را در برخی از شاخه‌های استراتژیک تولید کالا و خدمات و امتیازات و منابع حفظ می‌کنند و به کشورهای وابسته‌ی پیرامون یا کشورهای حاشیه‌ای غیر وابسته اجازه نمی‌دهند که وارد آن شاخه‌ها شوند و آن‌ها را با ابزار سیاسی - نظامی مجبور می‌کنند که این ساختار تقسیم کار را رعایت کنند.

تقسیم کاری که آنان را مجبور می‌کند، نیروی انسانیِ نخبه و یا صرفاً مواد خام خود را عرضه کنند و از ایجاد ارزش افزوده‌ی بیشتر در تولیدات اجتناب کنند. بطور مثال می‌توان پیش‌بینی نمود: اگر چین متوجه گردد که ایران بر انبوه عظیم منسوجات صادراتی اش به این کشور، تعرفه‌های معقول گمرکی بسته است و راه‌های ورود اجناس قاچاق را سد نموده و برای رشد تولید ملی سرمایه گذاری کرده و قانون نا نوشته‌ی ایران و چین - یعنی فروش نفت خام در مقابل خرید کالاهای بنجل و درجه‌ی سوم این کشور- را نادیده گرفته است، آنگاه ممکن است در نزاع‌های بین‌المللی سیاسی پشت ایران را خالی کرده و اجازه‌ی دور زدن تحریم‌ها را ندهد یا حتی خودش اقدام به تحریم ایران کند. لذا تولید ملی در این شرایط تحمیلی نا برابر مبادله و در شرایط حاد بین‌المللی، رو به نزول خواهد گذاشت و دقیقاً همان سرمایه‌داران و کار آفرینان داخلی از رقابت نا عادلانه‌ی قیمتی استفاده نموده و به بهانه‌ی عدم بارآوری کار و سود دهی سرمایه، اقدام به انتقال سرمایه‌ی مالی خود از کار مولد به سوی روابط مالی سوداگرانه و بخش‌های سفته بازی کنند. امری که نمونه‌ی کوچک‌اش را در بحران بازار

سکه و ارز دیدیم و نمونه‌ی بزرگ آن را در ماجرای سه انحصارگر واردات خوراکِ مرغ - که «بحران مرغ» را در کشور ایجاد کرد- مشاهده کردیم. آن سه تاجر به اسم حمایت از تولید و با سوبسید دولتی کالای واسطه‌ی تولید را وارد نموده و انبار کردند و یا آن را به دو برابر قیمت به دیگر تولیدکنندگان مرغ فروختند.

در این بین، جیب صاحب سرمایه‌ی غیر مولد پر شد و تولیدکنندگان کوچک ورشکسته شده و کارگران آنها بیکار شدند و حجم تولید ملی نیز در این شاخه از تولید کاهش پیدا کرد و این همه در حالی رخ داد که طبقات پایین دست جامعه با مرغ نیز مانند گاو و گوسفند خداحافظی کردند و از طعمش برای آنها تنها یک خاطره ماند!

صدای سرسام‌آور بخشی از بورژوازی ایران و مخصوصا سرمایه‌داران تجاری برای تسریع در «تک نرخی کردن ارز» و ورود به سازمان تجارت جهانی به همین دلیل بود. سیاست «چند نرخی بودن ارز» به این معناست که تولید کننده ایرانی با دلار ارزان‌تر ابزار تولید و کالاهای واسطه‌ی تولید را وارد کند و از سویی بورژوازی تجاری با دلار گران‌تر، کالاهای مصرفی را وارد نماید تا تولید داخلی بیش از این در بازار جهانی له نشود. اگر نرخ ارز توسط بانک مرکزی به صورت تک نرخی در بیاید، شرایط به نفع بورژوازی تجاری تغییر کرده و وضعیت تولید بدتر می‌شود. چرا که صادر کننده‌ی محصول و تولید کننده‌ی ما با همان نرخ ارزی کار می‌کند که وارد کنندگان و تجار کالاهای مصرفی خارجی کار می‌کنند.

ه) اقتصاد سیاسی بیکاری و سیاست خارجی مبتنی بر مبادله‌ی نا برابر

سرمایه‌داری ایرانی و طرفدارانش، از این رهگذر وجود خود را توجیه می‌کردند که: «حضور ما و انگیزه‌ی شخصی ما برای فعالیت اقتصادی موجب می‌شود که تولید افزایش یابد و بیکاری کاهش یابد»، به نظر می‌رسد با این وضعیت این طبقه مشروعیت و فلسفه‌ی وجودی خودش را از دست داده است. به همین جهت جریان لیبرال وطنی تلاش دارد بحران اقتصادی ایران را در درجه‌ی اول ناشی از بحران سیاسی در مباحثی چون تولید انرژی اتمی و نزاع سیاسی ایران-اسرائیل و حواشی این نزاع در لبنان، سوریه، عراق و مصر و در نهایت سیاست‌های غرب ستیزانه‌ی ایران معرفی کند. راه حل اولیه‌ی آنها نیز جز رها کردن بلوک شرق جدید و ادغام در بلوک غرب جدید (و به تعبیر خودشان ترکیه شدن) نیست. از نظر آنان چین و روسیه و ... نیروی شَرِّ حاکم

اند و نیروی دیگری هم در جامعه‌ی جهانی وجود دارد که گریز از آن نمایانگر بسط استبداد در یک کشور است. ۱۱ گویا صرفاً به این بهانه که اجناس شرقی هنوز بنجل هستند و تجارت نا برابر با کشورهای اردوگاه غرب جدید با کلاس تر است، می‌توان مشکلات را با سیاست «نگاه به غرب» حل کرد.

افسانه پردازی سیاسی لیبرال‌ها ناشی از این است که روابط واقعی سیاسی را بازتاب روابط واقعی اقتصادی و امنیتی (البته امنیت سرمایه و نه امنیت کار) میان کشورها نمی‌دانند. فروش نفت ارزان ایران به شرق و تهدید امنیتی اسرائیل توسط قدرت ایران، آمریکا را به وحشت می‌اندازد. آمریکا نمی‌تواند (به دلیل اهمیت اقتصادی-امنیتی کشورهای چون ایران و سوریه برای اردوگاه شرق جدید) مانند عراق و لیبی به آن‌ها تعرض نظامی کند. مخصوصاً در شرایطی که دیگر مجمع دیوانگان حزب جمهوری خواه بر آمریکا حاکم نیست، احتمال وقوع تحرکاتی از این دست پایین‌تر است. لذا هردو اردوگاه سرمایه‌داری به دنبال اجرای «سیاست تضعیف» هستند. سیاست تضعیف در وهله‌ی اول هزینه‌های امنیتی - اقتصادی کشورهای وابسته را زیاد می‌کند. مثلاً همانطور که ایران و روسیه و چین در بحرین و عربستان هیچ آمیدی به پیروزی شیعیان ندارند و تنها به آنان به مثابه ابزار تضعیف و تهدید رژیم‌های رقیب نگاه می‌کنند، آمریکا و اتحادیه اروپا و قطر و عربستان نیز صرفاً در برابر سوریه تاکتیک تضعیف را پی می‌گیرند. تضعیف به این معنی که نیروهای اپوزیسیون را پشتیبانی و رژیم سوریه را تحریم و یا صرفاً به جنگ تهدید کنند و مهم نیست که اپوزیسیون سوری قتل عام شود. صرفاً مهم این است که رژیم اسد کمتر جفتک بیندازد! کاری که با ایران پس از انقلاب ۵۷ نیز انجام دادند.

در تحلیل نهایی، سیاست تضعیف در نزاع‌های بین دول سرمایه‌داری منجر به این می‌شود که وابستگی اقتصادی کشورهای پیرامونی افزایش یابد. از باب نمونه در سال گذشته سوریه یک قرارداد تسلیحاتی ۸ میلیارد دلاری را با جمهوری فدراتیو روسیه می‌بندد و زرادخانه‌های شیمیایی و میکروبی خود را بازتولید می‌کند. ۱۲

وقتی کشوری توسط بلوک مقابل تحریم می‌شود، انحصار مبادلات خارجی توسط کشورهای اصلی اردوگاه با آنان کامل تر می‌گردد. در اثر این انحصار، قیمت تولیدات صادراتی این کشورها (مثل نفت برای ایران) کاهش یافته و در مقابل قیمت کالاهای وارد شده از کشور توسعه یافته تر و قوی تر، افزایش می‌یابد. این مساله موجب می‌شود که موج

بیکاری، کشورهای وابسته را بیش از پیش فرا گیرد. در نتیجه، کلیه صنایع ملی و فعالیتهای اقتصادیِ خرد و کلان داخلی با مشکل مواجه شده و فرصتهای شغلی متنوع نابود میشود و رشد اقتصادیِ متاثر از تولید ملی نیز، کاهشی حیرت‌انگیز خواهد داشت.

(و) و اما، چه باید کرد؟

اقتصاد دانی مانند فردریک لیست**** معتقد بود که: «نظریه‌ی کارایی بازار و بهتر شدن رفاه دو طرف خریدار و فروشنده در مبادله - که توسط آدام اسمیت مطرح شد- و یا نظریه‌ی مزیت نسبیِ تجاریِ ریکاردو که مدعی استعداد انحصاریِ هر کشور در تولید چند کالای خاص بود»، دارای نواقص جدی است. چرا که اولاً احکام آنها ابدی و جهان شمول توصیف شده بودند و ثانیاً رابطه‌ی مبادله‌ی آزاد برای کشورِ ضعیف تر مضر است. او معتقد بود در این قانون جنگلِ بازار، ضعیف حتی قبل از اینکه بخواهد قوی شود، توسط کشورهای صنعتی خورده خواهد شد و اقتصاد جهانی نیز فرصت بهره‌گیری از ظرفیتهای بالقوه‌ی تولیدی ملل را نخواهد داشت. در زمان جوانی خود فردریک لیست، این مساله‌ی بگرنج گریبان‌گیر کشورش آلمان (به مثابه همسایه‌ی دیوار به دیوارِ فرانسه و انگلیسِ صنعتی) شده بود. لذا او برای مقابله با این وضعیت نا عادلانه در مبادله، توصیه می‌کرد که قوانین گمرکیِ کشورهای ضعیف‌تر مستحکم گشته و با مقررات گمرکی جدیدی (از قبیل افزایش تعرفه‌های گمرکی) واردات کنترل شود و مقررات‌زداییِ بازار به سبک نظرات کسانی مثل لاک، اسمیت و هیوم منع گردد تا اقتصاد ملی به سطحی از اشتغال‌زایی گسترده و توسعه یافتگی داخلی برسد. ۱۳

بخش قابل توجهی از نظریات مکتب تاریخی آلمان و در راس آن فردریک لیست بعدها در آثار اساتید اقتصاد توسعه در کشورهای جهان سوم، تکرار شد. نظریاتی که نتایج آن نیز در مسیر توسعه‌ی ملل عقب افتاده، تا به حال ضربه‌ی مهمی به الهیات

اقتصاد نو لیبرال و نمایندگان آن در ایران زده است. ۱۴

* * * * *

همانطور که گفتیم، روایت لیبرال‌های وطنی از تضاد کار- سرمایه به این گونه است که عدم انعطاف بازار کار و عدم امکان تعدیل نیرو به کاهش سود سرمایه و در نتیجه کاهش انگیزه‌ی سرمایه گذاری توسط سرمایه دار و در نهایت کاهش استخدام و کاهش اشتغال می‌انجامد. ۱۵ در این روایت تضاد اصلی کار و سرمایه به تضاد کارگران شاغل و

کارگران بیکار تقلیل می‌یابد.

ولی تجربه‌ی ایجاد انحصارات در سرمایه‌داری کشورهای صنعتی ثابت کرده است که در بهترین شرایط نیز، بحران اضافه تولید شرکت‌های خصوصی و انباشت سرمایه‌ی مالی مازاد، موجب می‌گردد که آنان اقدام به انتقال سرمایه‌ی خود از بخش پردردسر صنعت و کشاورزی به بخش بی‌دردسر سوداگری پولی- مالی بکنند.

از سویی مشکل ناکارآمدی و بحران در شرکت‌های تولیدی ایرانی لزوماً ناشی از ۳۸۵ هزار تومان دستمزد نیروی کار نمی‌باشد. مشکلات سازمان‌های خصوصی سرمایه را باید در اموری جستجو کرد که سرمایه‌داری ایرانی توانایی اصلاح آن را ندارد و به همین دلیل همه‌ی کاسه و کوزه‌ها را بر سر طبقه‌ی کارگر می‌شکنند.

عواملی مثل «تنش‌های سیاسی، موانع فرهنگی و مذهبی از قبیل فشار مرتجعین مخالف توسعه‌ی اقتصادی، ناکارآمدی بانک‌ها و موسسات پولی و مالی در تجهیز منابع مالی صاحبان سرمایه، عدم وجود نخبگان مدیریت منابع انسانی، واردات بی‌رویه‌ی کالاهای مصرفی توسط مافیاهای اقتصادی، فساد مالی بانک‌ها و سوداگری خود سرمایه‌داران و بوروکراسی دست و پاگیر دولتی در پیش برد امور روزمره‌ی بنگاه‌ها و ...» همه جزو عواملی هستند که سرمایه‌داری ایران قادر به مهار آن - به منظور تضمین سود خود و رشد اقتصادی مناسب- نیست. لذا در این میان زور سرمایه‌داری ایرانی تنها به کارگران و کلیه‌ی نیروهای کار مزدی می‌رسد و طبیعتاً سرمایه‌داران وطنی نیز از عدم تشکل و از هم گسیختگی این طبقه سود می‌برند.

به هر جهت، از طبقه‌ی سرمایه‌دار ایرانی انتظار خاصی نمی‌توان داشت. سرمایه‌داری تنها به واسطه‌ی فشار طبقه‌ی کارگر متشکل از جای خود تکان می‌خورد و ممکن است تغییری در عملکرد و اهداف خود دهد. کارآفرینان ایرانی اما گویا خیال ندارند به وظایف اجتماعی بورژوا - دموکراتیک خویش عمل کنند و گویا از تداوم این وضعیت هم، چندان بدشان نمی‌آید.

این طبقه‌ی کارگر است که باید در کنار اهداف خود، آن وظایف را نیز پیش ببرد و پروژه‌ی نا تمام مدرنیزه کردن ایران را تکمیل کند و از سوی دیگر، با هژمونی یافتن خود مطالباتش را در صدر مطالبات اقتصادی قرار دهد. در این میان، بی شک «رفع معضل بیکاری، تامین امنیت شغلی و پرداخت حقوق بیکاری، آنهم به وسیله‌ی فشار به طبقه‌ی

سرمایه‌دار معاصر» از اصلی‌ترین مطالبات این طبقه محسوب می‌شود.

پا نوشت‌ها:

* . نهادگرایی عبارت است از نگرشی اقتصادی-اجتماعی که دارای منابعی چون جامعه‌شناسی وبری و زومبارتی و همچنین اقتصاد سیاسی مکتب تاریخی آلمان و نظریات توسعه‌گرایان است. اخیراً حتی این نظریه در علوم سیاسی و علوم تربیتی نیز بسط یافته است. «شاخه‌ی نهادگرایی جدید» بر خلاف نهادگرایی قدیم بیشتر به دیدگاه‌های لیبرالیستی نزدیک است. اما در یک نگاه کلی، نهاد گرایی تئوری اجتماعی و اقتصادی مدرنی است که به نقش نهادها (منظور از نهادها قواعد بازی جامعه که مرکب از قوانین حقوقی و سیاسی به مثابه نهادهای رسمی و همچنین فرهنگ و مذهب و هنجارها به مثابه نهادهای غیر رسمی می‌باشد) در ساختارهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی توجه می‌کند و آنان را عامل اصلی توسعه‌ی سیاسی-اقتصادی یک جامعه می‌داند. هرچند نهادگرایان توضیح نمی‌دهند که چگونه در دنیای مدرن تغییرات نهادی به بن بست رسیده است و بطور مثال در ایران راه ایجاد نهادهای مولد (در نبود جامعه مدنی) چیست؟

نمایندگان این اندیشه در ایران کسانی چون: ستاریفر (مشاور اقتصادی خاتمی)، فرشاد مومنی (مشاور اقتصادی میر حسین موسوی) و احمد میدری (نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی در دوره‌ی ششم) هستند. از میان نظریه پردازان جهانی این نگرش نیز می‌توان به کسانی چون: جان کنت گالبرایت، داگلاس نورث، ویلن و آسملو اشاره کرد.

** . جان مینارد کینز اقتصاد دان بریتانیایی و از بزرگترین اصلاح گران نظام سرمایه‌داری و علم اقتصاد در قرن بیستم بود که برای سرپا نگه داشتن این سیستم به وسیله‌ی اعطای امتیازات جزئی و از طریق سیاست‌های مداخله گرانه دولتی، تلاش‌های تئوریک زیادی را مبذول داشت.

***. محمد طبیبیان / استاد اقتصاد لیبرال دانشکده‌ی اقتصاد دانشگاه شریف است که در پاسخ به مقاله‌ی یکی از رفقا

در نشریه‌ی مهرنامه، این تیترا را برای پاسخ اش انتخاب کرده بود: «برادر جان، جنگ طبقاتی تمام شده است»!

****. فردریک لیست، اقتصاددان بورژوازی آلمانی (که می‌توان گفت جزو معدود اقتصاددانانی است که مارکس از او در کتاب سرمایه تا حدی تمجید می‌کند و او را با نقد کوبنده‌ی خود بی‌حیثیت نمی‌کند) از تئوریسین‌های مکتبی اقتصادی به نام مکتب تاریخی آلمان در قرن نوزدهم است. این مکتب از اقتصاددانان لیبرال آلمانی (مثل خود لیست، اشمولر و دیگران) تشکیل شده بود که با وجود توافق در برخی از نظریات اقتصاد سیاسی کلاسیک لیبرال و نظریات ریکاردو و اسمیت - با توجه به شرایط تاریخی ویژه‌ی کشورها و از جمله خود آلمانِ کهن- به روش‌شناسی جهان‌شمول اقتصاد سیاسی راست نقدهای جالبی وارد کردند و در برخی مبانی شناخت‌شناسانه و معرفت‌شناسانه‌ی اقتصاد لیبرال تجدید نظر نمودند. (تاریخ اندیشه‌های اقتصادی / ژید - ریست / ترجمه کریم سنجابی / انتشارات دانشگاه تهران / صفحات ۴۴۲ تا صفحه ۴۵۱ پیرامون فردریک لیست و اقتصاد ملی)

توضیحات:

۱. سخنرانی ایراد شده/ دکتر فرشاد مومنی / دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی در مورد وال استریت / آذر ۱۳۹۰

۲ . امروزه علی‌رغم اینکه نام سازمان سیاسی حاکم بر کشور چین (حزب کمونیست!) است، ولی دستمزد یک کارگر چینی به طور متوسط حدود هفت دلار در روز می‌باشد و از سویی اوضاع دهقانی نیز تاسف بار تر است چرا که اغلب روستائیان با درآمد حدود یک و نیم دلار در روز زندگی می‌کنند. در این زمینه ن.ک به : «چین و پویش‌های انباشت سرمایه / مارتین لندزبرگ-پاول برکت / ترجمه‌ی دکتر احمد سیف / شماره‌ی هشتم نشریه‌ی الکترونیکی - مهرگان»

۳. نظریه و سیاست‌های اقتصاد کلان / جلد دوم / عباس شاکری / نشر ارفع / فصل ششم (منحنی فیلیپس/ تورم) . همچنین

نگاه کنید به نقدهای فریدمن به این نظریه در همان جا

۴. اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری / دکتر فرشاد مومنی / نشر نقش و نگار / پائیز ۱۳۸۶ / صفحات ۱۲ الی ۱۴ از مقدمه و همچنین بنگرید به شماره‌ی ۲۴ ماهنامه‌ی نسیم بیداری و گفتگوی این نشریه با فرشاد مومنی تحت عنوان : «تعدیل ساختاری به اسم عدالت محوری اجرا شد». همچنین ملاحظه‌ی آمارهای بانک مرکزی و مقایسه‌های نرخ بیکاری بین دوران توقف سیاست تعدیل ساختاری (از ۷۵ تا ۸۵) و اجرای دوباره‌ی آن در دوران دولت فعلی که به نرخ بیکاری ۲۰ درصد نیز رسیده است نیز ، خالی از لطف نیست.

۵. دکترین شوک / نائومی کلاین / ترجمه‌ی خلیل شهابی / نشر کتاب آمه ، همچنین نگاه کنید به اثر ارزنده‌ی محمد قراگوزلو تحت عنوان «بحران: نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال» / نشر نگاه / فصل دوم

۶. در این زمینه مراجعه کنید به یادداشت یوسف اباذری تحت عنوان «دولت دهم‌ها یکی ترین دولت تاریخ ایران است» :

<http://www.sobh-emrooz.com/archives/۳۰۲۲>

۷. دست نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴ / کارل مارکس / ترجمه حسن مرتضوی / نشر آگه / صفحه ۱۲۴

۸. تبارهای دولت‌های استبدادی / پری اندرسون / ترجمه حسن مرتضوی / نشر ثالث / فصل مربوط به «بلاد اسلامی» ، همچنین ن.ک به مصاحبه‌ی دکتر شاپور اعتماد در ضمیمه‌ی شماره‌ی ۱۴ مهرنامه پیرامون کتاب پری اندرسون

۹. منظور از «خوشه چینی» در ادبیات عامیانه‌ی روستائیان جنوب ایران، عمل گروهی از خانواده‌های ضعیف دهقانی بود که محصول زائد یا بر زمین ریخته شده در پروسه‌ی برداشت محصول را جمع می‌کردند که این افراد را «خوشه چین» می‌خواندند. آن‌ها پس از اصلاحات ارضی در دوران حکومت پهلوی دوم به زاغه نشینان شهری تبدیل شدند.

۱۰. البته لازم است در برابر این نقد اقتصاد نفتی، مراقب باشیم به دام «ضد نفتی گرای» و تر حمایت از خصوصی سازی نفت -که لیبرال‌های وطنی از ترس اقتصاد نفتی طرح کردند- نیفتیم. در این زمینه مقاله‌ی قابل توجه «نقدی به نظریه نئولیبرالیستی دولت رانت خوار نفتی» / نوشته‌ی دکتر محمد قراگوزلو / مرداد ۱۳۸۹ ، بحث‌های مفیدی طرح نموده و نگاه نیروهای چپ و مترقی را در ارتباط با مسئله نفت و اقتصاد نفتی ایران را خلاصه کرده است.

۱۱. در این زمینه مراجعه کنید به: نقد مواضع مدافعان مداخله‌ی بشردوستانه / عابد توانچه / پائیز ۱۳۹۰ :

<http://www.sobh-emrooz.com/archives/۲۲۰۳> (بخش تزه‌ها و آنتی تزه‌های مربوط به سیاست خارجی لیبرال‌ها)

۱۲. البته نا گفته نماند که کشورهای عرب حاشیه‌ی خلیج فارس نیز، سالیانه چند برابر این مبلغ را از آمریکا سلاح خریداری می‌کنند. به این مبالغ، خریدهای نظامی پر هزینه‌ی هند و اردن را نیز باید اضافه کرد.

۱۳. اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی / فردریک لیست / ترجمه‌ی عزیز کیاوند / نشر دیدار / پیشگفتار مترجم

۱۴. در این رابطه پروسه توسعه اقتصادی بورژوازی برزیل، هندوستان و ژاپن در دهه‌ی ۶۰ میلادی قابل توجه است.

۱۵. تاملی بر پیش نویس اصلاحیه‌ی قانون کار ایران/ف. رئیس دانا و م.مالجو/صفحه‌ی ۶/ پرتال جامع علوم انسانی

از تحرک "دلواپسان" تا فعال شدن

دولت پنهان!



تقی روزبه

واقعیت آن است که در برابر تحرکات عملی باندها و جناح افراطی، دولت روحانی بیشتر به گفتار درمانی توسل جسته است که به هیچ وجه پاسخ گوی تعرض این جناح نیست. انفعال او در برابر حمله به زندانیان سیاسی نمونه بارزی از این رویکرد است.

اگر بیاد داشته باشیم چند مدت پیش یکی از نمایندگان این طیف در مجلس، حسینیان حامی معروف سعید امامی از دست اندرکاران اصلی قتل های زنجیره ای، در سخنانی رسماً شروع فاز جدیدی از فعالیت مخالفان دولت را اعلام داشت که به گفته وی باید آن را پایان رویکرد "تحمل و تسامح" تا کنونی دولت از سوی این جریان و آغاز دوره تازه ای از مخالفت خوانی مستقیم با آن دانست.

مدتها پیش رهبر باصطلاح معنوی این جریان، مصباح یزدی، با لحن بی سابقه ای دولت را دروغگو و هموارکننده مسیر سکولاریسم و لیبرالیزم خوانده بود. تحرکات تازه این طیف در همین مدت نشان دهنده آن است که آنها همانطور که اعلام کرده بودند، شمشیر را از روبسته و در تمامی حوزه ها نظیر مذاکرات ژنو، که دولت را به تسلیم و سازشکاری متهم می کنند، عدم دفاع قاطع از گشت های حجاب و عفاف، سست کردن تداوم جوپادگانی در دانشگاه ها و مخالفت با سیاست های آموزش و پرورش و عرصه فرهنگی، عدم برخورد لازم با خطاهای رسانه های وابسته به اصلاح طلبان و یا شل کردن بندهای فیلترینگ و... نه فقط به افشاگری فعال تری روی آورده اند بلکه با متهم کردن دولت به ضعف و عقب نشینی در مقابل دشمنان و مخالفان نظام، خود مقابله مستقیم روی آورده اند. هم چنین آنها ضمن برگزاری تجمعات بدون مجوز، در عین حال سرسختانه با هرگونه تجمع و گردهمائی مخالفان خود و نیز حامیان دولت و اصلاح طلبان حتی اگر آنها مجوزی هم داشته باشند مخالفت می ورزند و فراتر از آن با بسیج چماقداران، این گونه تجمعات و مراسم را به هم می زنند. ممانعت از سخنرانی رفسنجانی که منجر به کنسل شدن آن شد، و اخیراً تهدید هجوم به سخنرانی حسن خمینی و یا حمله به مراسمی که با حضور خاتمی به مناسبت بزرگداشت پدر همسرش در فضای دانشگاهی ترتیب داده شده بود و یا ممانعت از مراسم و تجمعاتی چون سخنرانی احسان شریعتی در یکی از شهرها و در

اقصى نقاط کشور و یا دانشگاه ها، وارد فاز اقدامات عملی شده اند. فیلم من روحانی هستم، برگزاری تجمع علیه بدحجابی مقابل وزارت کشور و یا اعلام تجمع دوم دلوایسان مقابل مجلس، همه و همه بخشی از تحرکات تازه آنهاست. نگاهی به فعال شدن همزمان حلقه های گوناگون وابسته به این جریان نظیر حلقه روحانیت، حلقه نمایندگان آنها در مجلس، فعال شدن چماقداران، برگزاری همایش ها، از جمله همایش گسترده و پرسروصدای "دلوایسیم" در سفارت سابق آمریکا و نگاهی به ترکیب شرکت کنندگان در آن، فعال شدن بسیج دانشجویی و بخش باصطلاح رسانه ای فرهنگی و هنری وابسته به سپاه ... حکایت از هم آهنگ شدن آنها از مرکز واحدی دارد. در این میان نقش سپاه و رسانه های وابسته به آن در سازماندهی این جریان ها برکسی پوشیده نیست. موضع گیری های اخیر سپاه علیه دولت نظیر صدور بیانیه اعتراضی نسبت به گزارش پی آمدهای مخرب تولید بنزین سمی و یا پخش پارازیت در اماکن مسکونی و مشرف به آن و نارضایتی از عدم تخصیص سهمی که در اقتصاد مقاومتی برای خود می طلبند، بازتاب دهنده نارضایتی سپاه از روند امور است. حمله به زندانیان سیاسی را نیز باید بخشی از پروژه امنیتی کردن و تشدید فضای ارعاب و اختناق سیاسی توسط این جناح افراطی و باهدف کورکردن مطالبه فراگیر آزادی زندانیان سیاسی به شمار آورد. بهر حال فعال شدن مجدد دولت موازی و پنهان و اتاق فکر آنها و در مرکز آن سپاه و بسیج را باید یکی از تحولات جدید پس از طی ۹ ماه از روی کار آمدن دولت روحانی دانست.

بزعم نیروهای افراطی و شبه فاشیست وابسته به حاکمیت، اکنون فرصت مناسبی برای عرض اندام آنها و فلج کردن اقداماتی که به مذاق آنها خوش آیند نیست فراهم شده است. ناگفته نماند که عقبه این جریان به نحوی به بیت رهبری وصل می شود. چنانکه خامنه ای با امتناع از حضور در نمایشگاه کتاب به نحوی نارضایتی خود را از سیر تحولات فرهنگی و اجتماعی (چون برخی مخالفت ها با گشت ارشاد و یا برخورد با اصطلاح بدحجابان، و یا کاستن از دامنه فیلترینگ و سانسور و...) به نمایش گذاشت و باین ترتیب سیکنال مثبتی برای این جماعت ارسال داشت. البته او پیشتر هم در پیام سال جدید در کنار اقتصاد مقاومتی بر تحقق مدیریت جهادی در حوزه فرهنگی و مبارزه علیه رخنه بسیار خطرناک تهاجم فرهنگی انگشت تأکید نهاده بود و حتی فراتر از آن به طور تلویحی نهادهای گوناگون متولی فرهنگی را برای به میدان آمدن و اقدامات موازی و خودسرانه تشویق کرده بود.

اساسا در پی بهم خوردن تعادل مستقر رژیم در پی انباشت بحران

چندجانبه، و خوردن جام زهر و عقب نشینی قهرمانانه، حاکمیت برای حفظ بقاء خود، سیاست متضاد و دوگانه قبض و بسط درحوزه داخلی (تشدیدسرکوب و اختناق) و درحوزه خارجی گشایش مناسبات با قدرت های بزرگ در حوزه های تحریم نفتی و بانکی فلج کننده را درپیش گرفت و برآن شد که با تلاش مضاعف برای عایق بندی بین ایندوعرصه، از بهم خوردن بیشترتعادل خود و یا احیاناً نفس تازه کردن جنبش ضداستبدادی-مذهبی و مطالباتی ممانعت به عمل آورد

در تهاجم جدید نیروهای شبه فاشیستی و اقتدارگرا دو نکته را نباید نادیده گرفت:

نخست آنکه نگرانی اصلی آنها نه از دولت بلکه از افزایش روحیه و اعتمادبه نفس مردم و به میدان آمدن مستقیم آنها و فعال شدن کارگران و دانشجویان و زنان و هنرمندان و سایر اقشارجامعه است که اساساً با سیاست های واپسگرایانه و ضدمردمی حاکمیت سراپافاسد و گندیده درتقابلند و درجستجوی آزادی و عدالت اجتماعی می باشند، آنانی که انزوایشان در انتخابات گذشته را نیز رقم زدند. و در اصل انتقادهای و حملات آنها به دولت برای آن است که مبادا سیاست های کج و دارمریز آنها موجب تقویت صف مستقل شهروندان و نفش آفرینی آنها بشود. آنها تجربه جنبش اعتراضی سال ۸۸ را بخاطردارند و می دانند که درجامعه مملو از مطالبات معوقه و آکنده از نارضایتی و خشم، از شرکت اعتراضی در انتخابات تا پس گرفتن رأی خود و تا شعارمرگ براصل ولایت فقیه، راه درازی نیست.

نکته دوم آن که دولت کنونی اساساً بدنبال چانه زنی و لابی گری در بالاست، تا ایجادفضای لازم و تنفسی برای سازمان یابی و حضورفعال مردم و جامعه مدنی. چنانکه عدم صدورمجوز راه پیمائی کارگران در ماه مه امثال و یا عدم صدور مجوز برای همایش و نهادهای مردمی و مستقل و یا ابطال تصمیم های غیرقانونی جناح تندرو دربستن غیرقانونی روزنامه ها (که توقیف روزنامه قانون به بهانه واهی از آخرین آنها بود) حاکی از انفعال و بی عملی دولت است.

واقعیت آن است که در برابرتحركات عملی باندها و جناح افراطی، دولت روحانی بیشتر به گفتاردرمانی توسل جسته است که به هیچ وجه پاسخ گوی تعرض این جناح نیست. انفعال او دربرابرحمله به زندانیان سیاسی نمونه بارزی از این رویکرداست. اگرآنها می توانند براحتی همایش هایی چون "دلواپسیم" برگزارکنند، چرا مثلاً قانون نویسندگان ایران، هم چون سالیان گذشته، قادرنیست که مجمع علنی و قانونی خود

را برگذارکند و یا کارگران و دانشجویان و زنان و ... چرا قادر نیستند همایش های مشابه برگزار نمایند؟ اکثریت مردم ایران هم بطریق اولی حق دارند که دلواپسی های خود را با صدای بلند مطرح سازند، با صدائی چنان بلند که فریاد شبه فاشیست ها در برابر آن حقارت خود را به نمایش بگذارد.

۱

ز قضا بهترین شیوه خنثی کردن این توطئه ها فراهم ساختن فضای تنفسی برای برگزاری تجمعات و سازمان یابی نیروهای آزادیخواه و عدالت طلب و حفظ امنیت همایش ها و تجمعات در برابر تهاجم های شبه فاشیست ها است که در متن چنین روندی جامعه سرشار از مطالبات معوقه و انباشته شده می تواند رفته رفته روی پای خودبایستد و خود توطئه های آنها را خنثی کند.